

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۱۷

فوریه ۲۰۱۳



**Новый раунд переговоров
группы 5+1 с Ираном**

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۱۷

فوریه ۲۰۱۳

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سروراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

بحران نظریه «خاور میانه بزرگ» ولادیمیر یفسیوف.....	۱۶	غرب از نقض فاحش حقوق بشر در بحرین پشتیبانی می‌کند سرگئی نیکیتین.....	۲
عربستان سعودی، بزرگترین حامی تروریسم بین المللی است سرگئی نیکیتین.....	۲۲	ضربه هماهنگ شده روسیه به تحریم های ضد ایرانی.....	۶
ستون پنجم در ایران حیدر جمال.....	۲۸	نقض فاحش حقوق زنان در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس آنتون یفستراتوف.....	۱۱

غرب از نقض فاحش حقوق بشر در بحرین پشتیبانی می‌کند

سرگئی نیکیتین

در شرایط جاری گزارش‌ها درباره نقض حقوق بشر در سوریه که مرتباً منتشر می‌شوند، احساسات مردم سراسر جهان را بر می‌انگیزند. عمدتاً رسانه‌های گروهی و حتی کارشناسان و شخصیت‌های سیاسی غرب رژیم بشار اسد را به نقض این حقوق متهم کرده و به سرنگونی هرچه زودتر آن دعوت می‌نمایند... ولی آیا ایالات متحده و اتحادیه اروپا در زمینه دفاع از دموکراسی و حقوق بشر سیاست پیگیرانه‌ای دنبال می‌کنند؟ بحرین، کشور کوچک جزیره‌ای در خلیج



فارس، مانع از پذیرش حقانیت این ادعا می‌شود.

بحرین مانند سوریه کشوری چند مذهبی است. مسلمانان اهل تشیع اکثریت جمعیت بحرین را تشکیل داده و میزان آنها در جمعیت طبق برآوردهای مختلف به ۷۰-۸۰ درصد می‌رسد. بقیه مسلمانان اهل سنت هستند. سنی‌ها که اقلیت آشکار را تشکیل می‌دهند، ۸۰٪ مقام‌های دستگاه دولتی را به خود اختصاص داده‌اند. خاندان حاکم آل خلیفه که می‌توان آن را مترادف با نخبگان بحرین دانست (اعضای این خاندان که قوم و خویشان پادشاه هستند، در پادشاهی مقام‌های کلیدی دارند) نیز اهل سنت هستند. و اما اکثریت اهل تشیع وضعیتشان شبیه به وضعیت سیاه پوستان ایالات متحده اواسط قرن ۲۰ و سیاه پوستان آفریقای جنوبی در همان مرحله است. شیعیان حق ندارند در قریب به ۴۰٪ سرزمین کوچک این پادشاهی زندگی کنند. دولت بدین وسیله سعی می‌کند از آمیزش آنها با سنی‌ها و «شیعی‌تر کردن» دولت پیشگیری نماید. ولی محدودیت‌هایی که اکثریت جمعیت بحرین با آن روبرو می‌شوند، به اینجا ختم نمی‌شود. شیعیان حق ندارند در پلیس و نیروهای مسلح و در اکثر مؤسسات دولتی خدمت کنند. فرزندان شیعیان نمی‌توانند با سنی‌ها به یک مدرسه بروند و مجبورند مدارس خاصی داشته باشند. دریافت وام از بانک بحرینی برای یک اهل سنت آسان‌تر و ارزان‌تر تمام می‌شود تا برای یک اهل تشیع. به نظر می‌آید که حتی عنوان کردن موضوع دموکراسی در بحرین کار عجیبی خواهد بود زیرا خانواده پادشاهی آل خلیفه بیش از ۴۰ سال است که بر این کشور حکومت می‌کند و کابینه وزیران از سال ۱۹۷۴ تا کنون عوض نشده است. گفتنی است که در بحرین همه احزاب سیاسی و از جمله حزب مخالف شیعی «الوفاق» ممنوع اعلام شده‌اند.

البته در این کشور یک نوع دکوراسیون برای تظاهر به دموکراسی وجود دارد. به عنوان مثال، در بحرین پارلمان دو مجلسی مرتباً جلسات تشکیل می‌دهد: مجلس عوام با رأی مردم انتخاب می‌شود و مجلس اعلی توسط حاکم منصوب می‌گردد. ولی در شرایطی که پادشاه، سلطان مطلق می‌باشد و فعالیت احزاب سیاسی ممنوع است، مجلس نمی‌تواند به معنی عادی کلمه «قوه مقننه» محسوب شود. صحت برگزاری انتخابات هم امر مشکوکی است: نامزدهای شیعیان که نمایندگان اکثریت جمعیت هستند، همیشه به «دلیل مجهولی» تعداد ناچیز صندلی‌های مجلس عوام را دریافت می‌کنند. ناظران از حزب «الوفاق» در مراکز اخذ رأی رأیگیری شهروندان عربستان سعودی را مشاهده کردند که یک روز قبل از آن پاسپورت بحرینی را دریافت کرده بودند.

از سوی دیگر، بحرين نسبت به کشورهای همسایه و از جمله عربستان سعودی در زمینه آزادی شخصی شهروندان، حقوق زنان و غیره از امتیازات معینی برخوردار است. برای مثال، زنان حق دارند در رستوران و کافه کنار مردان بنشینند، رانندگی کنند و بر خلاف عربستان سعودی مجبور نیستند چادر «کامل» سرشان بکنند. در بحرين مشروبات الکلی فروخته می‌شود و کنسرت هنرپیشگان مردم پسند برگزار می‌گردد. با این حال، دولت اغلب در زندگی خصوصی بحرينی ها مداخله می‌کند که در این رابطه باید به تبعیض دینی اشاره کرد که در فوق ذکر گردید.

در نتیجه، در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم بحرين طی ده ها سال تضادهایی انباشته شده‌اند که دیر یا زود بایستی فواره بزنند.

تصادفی نیست که جامعه بحرينی با الهام از انقلاب های تونس و مصر منفجر شد. ۱۴ فوریه سال ۲۰۱۱ در منامه پایتخت بحرين بزرگ ترین تظاهرات با درخواست تغییرات دموکراتیک بر پا شد. مردم معترض میدان لؤلؤ منامه را به تصرف خود در آورده و نام آن را به «میدان تحریر» تغییر دادند تا تظاهرات خود را در یک ردیف با قیام معترضان مصر بگذارند. ولی دولت به تصفیه های خشن علیه مخالفان دست زد. دولت که به پلیس امید چندانی نداشت، ابتدا واحدهای ارتشی را وارد پایتخت کرد که در برخورد با این نیروها ۳۵ نفر از شهروندان معترض جان باختند و بعد از آن دولت از عربستان سعودی و امارات متحده عربی کمک خواست. نیروهای مسلح و پلیس این کشورها از پل ملک فهد وارد بحرين شده و سلاخی واقعی برپا نمودند.

عده زیادی از رهبران معترضان، مدافعان حقوق بشر و شهروندان عادی که به خیابان ها آمده بودند، بازداشت شدند. حتی پزشکانی که به تظاهر کنندگان مجروح شده یاری رسانده و در واقع وظیفه خود را انجام دادند، آسیب دیدند. به عنوان مثال، دکتر علی الیقیری به ۵ سال حبس محکوم شد. چند نفر دیگر برای حبس ۱ ماهه الی ۳ ساله محکوم گردیدند. دو نفر پزشک مانند سابق تحت پیگرد قرار دارند. آنها را به صورت غیابی به ۱۵ سال زندان محکوم نمودند.

فعالان جنبش معترض که به زندان افتادند، مورد شکنجه و تحقیر غیر انسانی قرار گرفتند. به عنوان مثال، عبدالهادی الخواجه مدافع حقوق بشر که به تاریخ ۹ آوریل ۲۰۱۱ بازداشت شد، نه تنها به حبس ابد محکوم شد (که البته بعد از اعتصاب غذای او لغو گردید) بلکه مرتباً مورد ضرب و شتم قرار گرفته و با تجاوز تهدید می‌شد. به گفته زینب، دختر وی، استخوان های جمجمه الخواجه به وسیله ۲۰ قطعه فلزی ویژه کنار هم نگه داشته می‌شوند در حالی که فک او با پیچ های مخصوص سفت شده است. و این در حالی است که این شخص کسی را به زورگویی دعوت نکرده و همیشه بر اعتراضات صلح آمیز تأکید می‌نمود.

زنان مانند مردان شکنجه می‌شدند. طبق اطلاعات مرکز حقوق بشر بحرين، عده‌ای از زنانی که در تظاهرات میدان لؤلؤ شرکت کردند، به ۱۵ سال زندان محکوم گردیدند. یکی از آنها ندی الضیف، جراحی است که در چادر پزشکی که با تأیید وزارت بهداشت بحرين در میدان لؤلؤ نصب شده بود، به تظاهر کنندگان کمک پزشکی می‌کرد. با این وجود، دادگاه نظامی این خانم دکتر را محاکمه و محکوم کرد. لمیا الضیف خواهر ندی، بعد از تهدیدهای مکرر مجبور به ترک بحرين شد و حالا از طریق رسانه‌های گروهی و اینترنت به مبارزه در راه حقوق بشر ادامه می‌دهد. خانم ایاد القرمزی، ۲۱ ساله، را طی ۹ روز در کلانتری مورد ضرب و شتم و تجاوز قرار دادند که او در ازای قرائت علنی منظومه خود علیه خانواده آل خلیفه بازداشت شد.

نکته شایان توجه این است که نه تنها شیعیان بلکه سنی‌ها نیز در تظاهرات میدان لؤلؤ شرکت کرده و سپس بازداشت گردیدند. برای مثال، ابراهیم شریف السید رهبر حزب مخالف غیر مذهبی «وعد» و اهل سنت، طرفداران خود را برای اعتراض به اوضاع کشور به میدان برد و توسط دادگاه به ۵ سال حبس در زندان محکوم گردید.

ولی اعتراضات بحرینی‌ها بعد از سرکوب شدید تظاهرات در میدان لؤلؤ قطع نشد. با وجود اینکه دولت با تشکیل ارگان مشورتی که باید به طراحی اصلاحات بپردازد، می‌خواست برای مخالفان «استخوان» بیاندازد، کسی از این گذشت‌ها راضی نشد. مخالفان در این ارگان مشورتی به قدری کم بودند که نمی‌توانستند در کار آن نفوذ داشته باشند. خشونت‌های مقامات رسمی هم قطع نشد...

از تابستان سال ۲۰۱۲ این کشور دستخوش اعتراضات شیعیان شده است. روز ۸ ژوئن سال ۲۰۱۲ پلیس بحرین طی عمل وحشیانه جدید خود، یکی از تظاهرات را با استفاده از گاز اشک‌آور و نارنجک‌های صوتی متفرق نمود. در ماه سپتامبر همین حادثه تکرار شد. مانند سابق به مخالفان و مدافعان حقوق بشر حکم‌های شدید دادگاهی صادر می‌شوند در حالی که جامعه جهانی و سازمان‌های محلی حقوق بشر از دادگاه‌ها می‌خواهند در اکثر پرونده‌های مربوط به زد و خورد پلیس با تظاهرکنندگان بازنگری کنند. به عنوان مثال، با وجود اینکه اداره کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل روز ۷ ژانویه ۲۰۱۳ از عدم تغییر حکم حبس ابد ۲۰ شخص فعال سیاسی اظهار تأسف کرد، این امر بر تصمیم مراجع قضایی بحرین اثری نگذاشت. از ماه نوامبر سال گذشته طی دستور شیخ رشید آل خلیفه وزیر کشور، در خاک بحرین حالت فوق‌العاده اعلام شده و همه مراسم عمومی ممنوع شده است.

و حالا ببینیم آمریکا و متحدانش با نقض مرتب حقوق بشر در بحرین چگونه برخورد می‌کنند؟ آیا قصد دارند نیروهای خود را به این پادشاهی بفرستند یا از مخالفان حمایت نظامی بکنند؟ آیا از حمد ابن عیسی آل خلیفه ترک تاج و تخت را می‌طلبند؟ آیا علیه این رژیم تحریم‌های اقتصادی اعمال می‌کنند؟ معلوم شد که می‌توان حد اقل به یکی از این سؤال‌ها پاسخ مثبت داد. نظامیان ایالات متحده در خاک بحرین حضور دارند. این پادشاهی، مهمترین پایگاه نیروی دریایی ایالات متحده است که آنجا ناوهای ناوگان پنجم «امپراطوری» مستقر شده‌اند. اسلحه آمریکایی هم به این کشور ارسال می‌گردد ولی در اختیار دولت و نه مخالفان گذاشته می‌شود. تحویل اسلحه به ارتش این جزیره که در سال ۲۰۱۱ به حال تعلیق در آمده بود، در سال ۲۰۱۲ از سر گرفته شد. «ویکتوریا نولند» سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه آمریکا ضمن تفسیر این تصمیم دولت، بحرین را مهمترین متحد ایالات متحده در منطقه اعلام نمود.

در این رابطه همه چیز روشن می‌شود. واقعاً «باید از متحدان خود حمایت کرد». ولی تظاهرات بخش عمده مردم را می‌توان «نتیجه توطئه ایرانی» اعلام نمود. هم در غرب این ارزیابی اعتراضات بحرینی‌ها رواج دارد و هم در میان نخبگان سیاسی بحرین. البته ایالات متحده برای حمایت از رژیم سیاسی بحرین دلایل کافی دارد. همانطور که در فوق اشاره شد، این جزیره پایگاه ناوگان پنجم آمریکاست. در بحرین ستاد این ناوگان و زیرمجموعه‌های اساسی آن واقع شده‌اند. همانجا مرکز منطقه‌ای اداره نیروهای عملیات ویژه ارتش آمریکا قرار دارد. پایگاه نیروی هوایی «المحرق» و پایگاه نیروی دریایی «سیتراه» در اختیار نظامیان آمریکایی گذاشته شده‌اند. در بحرین مرکز ارتباطات، مرکز جمع‌آوری اطلاعات، انبارهای مهمات و ایستگاه اطلاعات رادیویی واقع شده است. در این کشور حدود ۵ هزار نظامی به طور دائم مستقر شده‌اند. نباید همکاری متقابلاً سودمند ایالات متحده با رژیم آل خلیفه را فراموش کرد. این پادشاهی کوچک از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ معلوم نیست از چه طریقی و با چه

هدفی از ایالات متحده سلاح های معادل ۲ میلیارد دلار خریده است. باید دانست که تمام زیرساخت نظامی مذکور قبل از همه علیه ایران ساخته شده است. ولی اگر در بحرین دمکراسی پیروز شود، زمام امور این کشور به احتمال قوی به شیعیان منتقل خواهد شد زیرا تعداد رأی دهندگان آنها بیشتر است. از قرار معلوم، ایالات متحده به رژیم بحرین «پیشنهاد دمکراتیک» مبنی بر سلب تابعیت بحرین از تعداد هر چه بیشتر شیعیان به هر بهانه‌ای که شده را داده است. همزمان پیشنهاد شد شهروندان جدید اهل سنت از کشورهای دیگر دعوت شده و به آنها فوراً پاسپورت بحرینی صادر شود. این نگرانی های آمریکا از اینکه دولت دمکراتیک بحرین ممکن است نسبت به ایران شیعی سیاست دوستانه‌ای دنبال کند، باعث تعجب نمی‌شود. در این صورت آمریکایی ها مجبور خواهند شد در کشور دیگری دنبال پایگاه ها و زیرساخت مناسب بگردند. در این شرایط چیزی اعضای خاندان آل خلیفه را که ملت خود را نابود کرده و ارباب می کنند، تهدید نمی‌کند که این بارزترین نمونه توسل کشورهای غرب و قبل از همه ایالات متحده به استاندارد دوگانه در سیاست عملی است. البته رهبران بحرین در این شرایط به قدری پرووی از خود نشان می‌دهند که «ارباب» خود را به هم دستی با مخالفان متهم می کنند. «سمیره رجب» وزیر اطلاعات بحرین، فعالان مخالف آل خلیفه را «متحدان آمریکا» دانست که این حرف ها باعث تعجب می‌شود.

ایالات متحده که با آب و تاب بر سرنگونی «بشار اسد دیکتاتور سوریه» تأکید می‌کند، به رژیم بحرینی متحد خود دست نمی‌زد و سعی می‌کند از جنایات آن علیه ملت خود اغماض کرده و همه این جنایات را فراموش کند. مخالفان بحرینی بی سلاح و طرفدار اعتراضات صلح آمیز هستند ولی پلیس و ارتش کشور به عملیات زورگویانه علیه آنها دست می‌زنند. این وضع باعث نگرانی کاخ سفید و متحدان اروپایی و خاور میانه‌ای آن نمی‌شود. اوضاع برای آل خلیفه امن و امان است.

این قضیه یک پس گفتار ناگوار دارد. جدیداً اعلام شد که نوره آل خلیفه امیره خاندان سلطنتی در ازای شکنجه مخالفان تحت پیگرد کیفری قرار گرفت. این نشانه دست داشتن نه تنها غیر مستقیم بلکه بلافصل اعضای خاندان سلطنتی در شکنجه مردم کشور خود است که این نشانه بیماری خطیری به حساب می‌آید. بی فعالیتی قدرت های جهانی در برابر این جنایات هم می‌تواند به عنوان «تشخیص بیماری» تعبیر شود. روز ۳۰ ژانویه سازمان بین المللی «دیدبان حقوق بشر» گزارش مفصلی درباره اوضاع حقوق بشر در ۹۰ کشور جهان منتشر کرد. در این سند ناگهان ایالات متحده را به دورویی بی اصول متهم نمودند. این یکی از موارد نادر این کار است زیرا دست دراز آمریکا معمولاً به این سازمان هم می‌رسد. در این رابطه می‌توان یادآوری کرد که سازمان مورد نظر در گذشته در فعالیت بازداشتگاه های بدشگون آمریکایی ابو غریب و گوانتانامو هیچ اشکالی کشف نکرده بود. حالا که حتی سازمان «دیدبان حقوق بشر» که زیر نظر آمریکا کار می‌کند، مجبور است صاحب خود را محکوم کند، روشن می‌گردد که وخامت اوضاع حقوق بشر در بحرین از هر حد معقولانه‌ای گذشته است.

ضربه هماهنگ شده روسیه به تحریم های ضد ایرانی

مگر جای تعجب نیست که دهمین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری های بازرگانی و اقتصادی بین جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه که در روزهای ۱۲-۱۱ فوریه در مسکو برگزار شد، تا کنون در رسانه های گروهی کشور های غرب و حتی روسیه بازتاب وسیعی پیدا نکرده است؟ برای اینکه پاسخ صادقانه این پرسش را بدهیم، باید بی پرده اعلام کنیم که قالب کار کمیسیون، ابعاد مسایل مورد بحث و بررسی و به خصوص تعداد شرکت کنندگان در جلسات



از هر دو طرف تکان دهنده بود، به ویژه در حالی که در رسانه های گروهی بر اثر تشدید جنگ اطلاعاتی علیه ایران، غوغای ضد ایرانی واقعی بر پا شده بود.

ولی آنهایی که در تالار زیبا و باشکوه وزارت توسعه اقتصادی روسیه گرد هم آمدند، تکان فرح بخشی خورده و احساس خوشحالی واقعی نمودند. در این روزها که هوای ماه فوریه دوباره گرم شده و برف ها آب شد، در جلسات کارگروه ها همان روح شادی پر می زد که کسانی آن را با خود آوردند که یک روز قبل از آن در ضیافت بزرگ در مقر سفیر ایران به مناسبت سی و چهارمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران شرکت کرده بودند. ایرانیان هم این روحیه شادی را با خود آوردند که تازه از ایران در حال جشن و شادی آمده بودند. مهمانان ایرانی از این بابت هم شاد و خوشحال شدند که ناگهان خانم «نائله چرنیکوا» معاون رئیس بخش روسی کمیسیون دائمی روسی - ایرانی و معاون مدیر اداره آسیا و آفریقای وزارت توسعه اقتصادی به هنگام افتتاح اجلاس کمیسیون جشن انقلاب را به آنها تبریک گفت. این امر برای همه دشمنان ایرانی تکان دهنده بود چرا که کمتر کسی از آنها انتظار داشت که جلسات بحث درباره دورنمای همکاری های بلندمدت روسی - ایرانی با همدلی همه شرکت کنندگان نتایج درخشانی بدهند.

مصاحبه های کوتاهی هم که کارکنان «ایران رو» با شرکت کنندگان روس و ایرانی در جریان جلسات و بعد از آن انجام دادند، تکان دهنده بود. شادی و عزم راسخ بی پرده ایرانیان و روس ها برای اثبات این واقعیت که تحریم های خفه کننده غربی را می توان غلبه کرد، شگفت انگیز است. و این در حالی است که طی ۳-۴ سال اخیر تبادلات بازرگانی بین دو کشور در همه زمینه ها تا پایین ترین سطح ممکن افت کرده و بر طبق برآوردهای کارشناسان که قبل از سال نو میلادی منتشر شد، به سختی به نیم میلیارد دلار می رسد در حالی که توان بالقوه این روابط برابر چند میلیارد و حتی ده میلیارد دلار است! در این شرایط تصور ناپذیر وزارت توسعه اقتصادی روسیه کار باورنکردنی انجام داده و تیم روسی شامل ۱۲۵ کارشناس (بر اساس فهرست رسمی شرکت کنندگان) را به «میدان بازی» فرستاد! گروه میهمانان ایرانی دو برابر کمتر بود ولی از نظر سطح معتبر و اختیارات گسترده اعضا، بی سابقه بود. نه تنها مسئولین دولتی بلکه دانشمندان و تجار، از جمله از استان ها و شهرستان ها در اجلاس حضور داشتند که نیازهای مناطق خود را به خوبی می دانند.

ایرانیان از این امر قدردانی کردند که پروتکل نهایی که می تواند نتیجه نهایی فعالیت کارگروه های کمیسیون مشترک تلقی شود، توسط شخص «آلکساندر نواک» وزیر انرژی روسیه امضا شد (ما در مقاله بعدی به تشریح محتوای این سند خواهیم پرداخت). این امر یک بار دیگر نشان داد که کرملین با وجود یک نوع حمایت از تحریم های غرب علیه ایران، یک باره دیگر آمادگی خود را برای دفاع از حق تهران برای توسعه شاخه های کلیدی صنایع به خصوص در بخش انرژی و از جمله «اتم صلح آمیز» به نمایش گذاشت. در گذشته «سرگئی شماتکو» وزیر سابق انرژی رئیس بخش روسی کمیسیون بود. ایران هم سنگ تمام گذاشته و علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران را که شخصیت کلیدی دولت ایران است، برای امضای سند نهایی کمیسیون مختار کرد. بدین وسیله تأکید به عمل آمد که ایران همکاری با روسیه را امر حائز اهمیت ویژه ژئوپلتیکی می داند. **توافق مقدماتی طرفین درباره تأکید بیشتر بر انرژی** بلافاصله در جلسه عمومی به چشم خورد که اعضای بزرگترین کارگروه که مخصوص بررسی همین مسایل بود، برای هماهنگی بندهای خود در پروتکل نهایی به تالار جداگانه‌ای منتقل شدند.

پیشرفت جهشی در بخش انرژی یا اشتراک مساعی برای شکستن محاصره

بدون اینکه به تشریح جزئیات موضوعی مذاکرات که اهمیت چندانی ندارد، بپردازیم، مایلیم درباره موضوع اساسی کار کمیسیون یعنی همکاری در بخش انرژی، خاطر نشان کنیم که همانا شور و شغف عمومی (احساسی که ما مدتهاست که فراموش کرده ایم) آمیخته به صلاحیت حرفه‌ای و حسن تفاهم کارشناسان طرفین اجازه داد که حتی آن دسته از مسایل به سرعت هماهنگ شوند که طی مدت معینی در زمینه حل و فصل آنها هیچ پیشرفتی حاصل نمی شد. ایرانیان در این اواخر اغلب این عدم پیشرفت را «محاصره» قلمداد می کردند. طی مدت بیش از دو سال (حتماً تحت تأثیر تحریم ها؟) از اجرای توافقاتی ممانعت می شد که در ماه ژوئیه سال ۲۰۱۰ ضمن امضای بیانیه مشترک توسط شماتکو وزیر وقت انرژی روسیه و میرکازمی وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران حاصل شده بود. و حالا «نقشه راه» پروژه های مشخص مشترک به فعلیت خواهد رسید. به همین منظور تصمیم گرفته شد تا ماه ژوئیه سال ۲۰۱۲ نشست کارگروه مشارکت همکاری در زمینه نفت، گاز و پتروشیمی برگزار شود.

کارشناسان، نیل به توافقات در باره پیچیده ترین مسایل نظیر فعال کردن مذاکرات درباره حل مسأله بدهی ها به شرکت «گازپروم» در رابطه با اعاده سرمایه گذاری ها در فاز های دوم و سوم میدان گازی «پارس جنوبی» را به عنوان پیشرفت مهمی تعبیر می کنند. طرفین بالاخره در صدد حل و فصل مسأله بدهی اساسی و جریمه ها بر آمده اند. تمایل به تشریح مساعی جهت برطرف کردن موانع از سر راه همکاری، به صورت علاقه شرکت های روسی به مساعدت به شرکت های ایرانی در زمینه تولید نفت در خاک ایران بروز کرده است. فعلاً قرار است طرفین به صورت مشترک یک میدان نفتی با حداقل ۹۰ میلیون تن نفت را توسعه دهند. همین برخورد با حل مسایل در زمینه ساخت سازه های بخش نفت و گاز ایران با روش «کلید در دست» که شامل پالایشگاه ها و انبارهای زیرزمینی گاز است، مشاهده شد.

در میان ویژگی های توافقاتی که در پروتکل کمیسیون مشترک امسال قید شدند، باید به شخصی کردن مسئولیت شرکت های مشخص روسی و ایرانی در قبال اجرای طرح های هماهنگ شده اشاره نمود. به همین علت کارشناسان، تجار و روسای شرکت هایی که اسمشان در متون توافقات در رابطه با رشته های جداگانه صنعتی قید شد، در روند هماهنگی هر بند پروتکل شرکت

نمودند. مسئولین سطوح مختلف از جمله وزارتخانه ها و نهادهای دیگر و نیز نمایندگی های دیپلماتیک و بازرگانی طرفین در روسیه و ایران بر اجرای این توافقات نظارت خواهند کرد. بخشنامه ها و دستورات ویژه ای در چارچوب نهادها صادر خواهند شد. همین نحوه کار در کارگروه های مربوط به همه رشته های همکاری های بازرگانی و اقتصادی بین دو کشور به نمایش گذاشته شد. برآیند ارزیابی های گوناگون کارشناسان بخش روسی کمیسیون مشترک این است که در چگونگی برگزاری این اجلاس، شرایط تشکیل جلسات کارگروه ها و در موضوع بخش های پروتکل یک نوع آزادی بیان مشاهده می شود که اجازه آن «از طرف مقامات بالا» دریافت گردیده است. یک تاجر ایرانی گفت که شاید بالاخره باید به جهانیان نشان داد که «تهران و مسکو حتی اگر نتوانند هر کاری انجام بدهند، با هم از عهده کارهای فراوانی بر می آیند».

راه کارهای دوجانبه در رابطه با اندیشه های ملی بقای ایران

مسئولین ایرانی در طول ۳۴ سال وجود جمهوری اسلامی برای دفاع از این اندیشه ها عزم راسخ از خود نشان داده اند. این اندیشه ها شامل بخش تولید نیروی برق که برنامه تسلط بر انرژی هسته ای را در بر دارد و نیز پیشرفته ترین فناوری های علمی، از جمله نانو فناوری، پژوهش های فضایی و سایر دستاوردهای جهانی هستند.

کارگروه نیروی برق دومین کارگروه بزرگ در اجلاس اخیر کمیسیون مشترک بود. طرف روس در چارچوب آن درک کامل نیازهای همکاران ایرانی را از خود نشان داد. به همین علت برنامه نسبتاً مفصلی که از قبل در تهران و مسکو طراحی شده بود و شامل به روز آوری نیروگاه حرارتی «رامین» و نیروگاه حرارتی «شهید منتظری» که با مساعدت سازمان های روسی احداث شدند، به طور کارآمد و به سرعت هماهنگ شد. شرکت سهامی عام INTER RAO EES و شرکت سهامی عام «تخنو پروم اکسپورت» در صدد هستند در این کار شریک شوند. همچنین شرکت های دیگری تعیین شدند که مسئول اجرای پروژه های ساختمانی و تولید ژنراتور ها و توربین ها برای نیروگاه های ایران خواهند شد.

ادغام شبکه های نیروی برق روسیه، ایران و جمهوری آذربایجان مانند سابق مسأله بزرگی باقی مانده است. فشار غرب بر آذربایجان باعث سیاسی شدن این مسأله می گردد. با این حال، طرفین توافق نمودند با باکو ملاقات های دوجانبه ای برگزار کرده و سپس سعی کنند جلسه کارگروه سه جانبه مربوطه را تشکیل دهند.

کمیسیون مشترک نمی توانست همکاری طرفین در زمینه استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی (همین عنوان کارگروه به اتفاق آرا توسط اعضای آن قبول شد) را نادیده بگیرد که ما هم به صورت مختصر این بخش همکاری را **مورد تحلیل مختصر قرار می دهیم**. گفتنی است که این تقریباً کوچکترین کارگروه کمیسیون بود که می توان علل گوناگون این وضع را عنوان کرد. بدون اغراق می توان گفت که بخش اعظم بشریت هوشیار و از جمله ملت ایران، نفس را در سینه حبس کرده و منتظر آن هستند که ببینند موضع گیری روسیه در قبال برنامه هسته ای ایران تا چه حدی تغییر ناپذیر خواهد بود. بقای ملت ایران و صلح در منطقه به تعبیری به حل و فصل این «بحران هسته ای» تحمیلی وابسته شده است. هم در جلسات کمیسیون مشترک و هم در حاشیه آن در این مورد صحبت کردند. یک دیپلمات ایرانی صریحاً اظهار داشت که اگر روسیه ناگهان تحت تأثیر غرب و اسرائیل باور کند که ایران واقعاً مشغول ساخت بمب است، چین هم این حرف ها را باور خواهد کرد. و بعد از آن اقدام جنگی در جهت از بین بردن رژیم فعلی ایرانی اتخاذ خواهد شد. همین اتفاق در لیبی افتاده و ممکن است در سوریه بیفتد. ولی روسیه

باید بفهمد که رژیم فعلی حاکم بر ایران نمی تواند در نتیجه کودتا یا یک نوع «بهار یا پاییز فارسی» از بین برود و محو شود. مردم ایران حاضرند تا آخر در راه اندیشه توسعه انرژی هسته‌ای بجنگند زیرا این اندیشه ملی آنهاست. این اندیشه به معنی حراست از ذخایر نفت و گاز است که در روسیه این مواد فقط برای مدت ۷۰-۶۰ سال باقی مانده و در ایران برای سال‌های بیشتری کفاف می دهد ولی ایران بیش از این هرگز به تأمین کننده وابسته مواد خام به غرب تبدیل نخواهد شد. ایرانیان به اورانیوم غنی شده تا ۲۰٪ و بیشتر فقط برای توسعه فناوری های پیشرفته پزشکی جهت معالجه سرطان های پیچیده نیاز دارند. ایران به بمب کذایی احتیاج ندارد زیرا به گفته محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران، این بمب «به آمریکا کمک نکرد جهان را دگرگون کرده و برنده جنگی بشود».

این تفکرات، منطقی به نظر می آید. طرف ایرانی احتمالاً بر همین اساس و با امید به کمک روسیه در زمینه برنامه «اتم صلح آمیز»، **یازده ماده** خود را در جلسه کمیسیون مشترک مطرح کرد. باید گفت که این مواد دربرگیرنده مواردی نیست که باعث سوءظن به کتمان چیزی توسط طرف ایرانی شود که غرب دوست دارد در این مورد بحث کند و اسرائیل با کف در دهان سعی می کند این موضوع اثبات نشدنی را به اثبات برساند. در این مواد چشم انداز کمک واقعی طرف روسی منعکس شده است، از جمله در زمینه تکمیل همه کارها و بهره برداری از واحد اول نیروگاه اتمی بوشهر. به نظر می آید که در این نیروگاه نارسایی های جدی باقی مانده است زیرا ایرانیان حتی حاضر نشدند هیأت نمایندگی مجله «تجارت با ایران» را به این نیروگاه راه دهند چرا که این کار «امن نیست».

آنچه که نمایان و گویا به نظر می آید این است که طرف روس در بخش «استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی» فقط **دو بند** مطرح کرد که بند اول ناظر بر اشاره به تکمیل با موفقیت ساخت واحد اول نیروگاه اتمی بوشهر و ارزیابی مثبت بهره برداری از ظرفیت های این نیروگاه است. بند دوم باید «شرکای غربی» را آسوده خاطر بکند زیرا در آن طرفین توافق کردند «به همکاری در زمینه استفاده صلح آمیز از انرژی اتمی با مشارکت آژانس بین المللی انرژی اتمی و با عنایت به تعهدات بین المللی طرفین ادامه دهند» (فونت سیاه از طرف هیأت تحریریه «ایران رو» است).

ناظران متخصص آژانس نمی توانند از کمبود بازرسی های به اصطلاح «تأسیسات هسته‌ای» ایران گله کنند. فقط معلوم نیست چرا مشارکت آژانس در این کار باعث تهیه گزارش های دور از واقعیت و در واقع کاذب درباره بازرسی ها می گردد. در زمینه «تعهدات بین المللی طرفین» می توان گفت که اسرائیل هسته‌ای با ایران قابل مقایسه نیست زیرا ایران بر خلاف تل اوپو پیمان نامه عدم اشاعه سلاح های هسته‌ای را امضا کرده است.

بخش روسی کمیسیون مشترک اراده کافی از خود نشان داد تا اکثر بندهای همکاری در زمینه اتم صلح آمیز را به نفع طرف ایرانی هماهنگ کند. البته ما فعلاً برای اجرای بعضی پیشنهادهای ایران آمادگی نداریم. با این حال، طرفین به رایزنی ها، تبادل متخصصین در زمینه امنیت هسته‌ای و برگزاری همایش های حرفه‌ای و نمایشگاه های مشترک ادامه خواهند داد. قرار شد مسأله تشکیل کمیته (کمیسیون) مشترک با عضویت متخصصین طرفین در جهت «تشخیص جزئیات همکاری و کنترل اجرای آن» بررسی شود. فقط با گذشت زمان روشن خواهد شد برنامه بعدی در این قسمت همکاری با روسیه که برای ایران بسیار مهم است، چگونه اجرا می شود. این موضوع شایان پژوهش تحلیلی جداگانه‌ای است.

قرار است جلسه یازدهم بعدی کمیسیون مشترک همکاری های بازرگانی و اقتصادی بین دو کشور در سال ۲۰۱۴ در تهران برگزار شود. قرار شد تاریخ دقیق آن از طریق مجاری دیپلماتیک تعیین و هماهنگ گردد.

علی اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران بعد از پایان کار کمیسیون مشترک در جریان کنفرانس خبری از مذاکرات به عمل آمده اظهار خرسندی کامل کرده و به اهمیت پروتکل امضا شده اشاره نمود که در آن حسن تفاهم کامل و علاقه واقعی طرفین به پیشرفت در جهت ادامه همکاری، تعمیق و تحکیم روابط بازرگانی و اقتصادی بین روسیه و ایران منعکس گردید.

نقض فاحش حقوق زنان در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس

آنتون یفستراتوف

غرب که با ضرورت انتخاب بین «دفاع از حقوق زنان در کشورهای حاشیه خلیج فارس یا دفاع از منافع خود» روبرو شد، با نهایت تزویر و دورویی گزینه دوم را انتخاب کرده و به همین علت حق ایراد گرفتن از دیگران را به طور کامل از دست داده است.



بر کسی پوشیده نیست که در اذهان سیاستمداران و افکار عمومی ایالات متحده و کشورهای اتحادیه اروپا دیدگاهی درباره خونین بودن رژیم بشار اسد که گویا «تظاهر کنندگان صلحجو» را می کشد و با ملت خود بی رحمانه رفتار می کند، ریشه دوانده است. جدیداً رهبران قیام کنندگان هم آزادی زنانی را که در زندان ها حبس می کشند، به عنوان پیش شرط آغاز مذاکرات مستقیم خود با مقامات سوریه اعلام کردند که غرب به این درخواست با چشم نیک نگریست. ایران، کشور متحد سوریه هم بارها در ازای سیاستی که دنبال می کند و اوضاع حقوق بشر در خاک خود، با انتقادات و ایرادها روبرو شده است. مدافعان حقوق بشر و هواداران «آزادی، برابری و برادری» به «مسأله زن» در جمهوری اسلامی ایران متمسک شده‌اند. چه حرف های خشمگینانه‌ای که بر سر جمهوری اسلامی ایران نریخته اند! در عین حال سیاستمداران و مدافعان حقوق بشر سالهاست که از پایداری کامل حقوق زنان در پادشاهی های حاشیه خلیج فارس و قبل از همه در عربستان سعودی چشم می پوشند.

فقدان کامل حقوق زنان در عربستان سعودی

این سؤال بروز می کند که چرا کسانی که حاضرند برای برقراری آزادی و حقوق بشر در سوریه پول بدهند، نمی خواهند به کشور «بی عیب و نقصی» نگاه ببینند؟ آنجا قانون به زن اجازه نمی دهد رانندگی کند و رفتن به سفر یا پرداختن به تحصیل تنها با اجازه پدر یا قیم یا شوهر مجاز است؟ البته زن بدون موافقت قوم و خویشان مذکور حتی نمی تواند ازدواج بکند. نام این کشور عربستان سعودی است. زنان این کشور مانند سابق حق ندارند در قهوه خانه کنار مردان بنشینند. آنها حتی در «مجلس شورا»، نهاد عالی مشورتی عربستان که بزودی ۳۰ زن بر اساس فرمان پادشاه عضو آن خواهند شد، باید به وسیله پرده ویژه ای از مردان جدا شوند.

مقررات این پادشاهی به قدری شدید است که در سال ۲۰۱۱ با شمشیر سر زنی را که به جادوگری متهم شده بود، بریدند. روند سر بریدن از سه مرحله تشکیل شده بود تا او بیشتر زجر بکشد. این رویداد در گزارش سازمان «عفو بین الملل» منعکس شد.

خانم «روزنه الیمی» یک شخصیت رسانه ای در ازای اجرای برنامه تلویزیونی که در آن مازن عبدالجواد، هموطن وی از زندگی جنسی خود قبل از ازدواج تعریف کرد، به ۶۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم شد. بدیهی است که طرح این موضوع در یکی از

شبکه های عربستان سعودی غیر ممکن بود و به همین علت این برنامه از شبکه لبنانی پخش شد ولی این امر نیز خانم الیمی را نجات نداد. در عربستان سعودی مبارزه در راه اخلاق نیک به عنوان ایدئولوژی ملی تلقی می شود ولی قضات مذهبی سعودی و نیروی انتظامی این کشور به طور بسیار مخصوصی به این مبارزه می پردازند. اغلب زنانی که نه تنها مقصر نیستند بلکه به کمک نیاز دارند، هدف این مبارزه قرار می گیرند.

به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۷ یک دختر ۱۹ ساله به ۲۰۰ ضربه شلاق و ۶ ماه زندان محکوم شد که قربانی تجاوز گروهی شده بود. او را مقصر شناختند زیرا او همراه با مردی نامحرم سوار یک ماشین شده بود. برای قضات مهم نبود که نه این شخص بلکه اشرازی که ماشین را متوقف کردند، به این دختر تجاوز نمودند. تنها غوغای بین المللی و فشار از سوی جامعه جهانی باعث شد که عبدالله دوم پادشاه عربستان این دختر بیچاره را عفو کند.

در سال ۲۰۰۹ خانم خمیسه سوادى زن بیوه ۷۵ ساله را در ازای معاشرت با پسر عموی ۲۴ ساله شوهر مرحومش و دوست وی به ۴۰ ضربه شلاق محکوم شد. تقصیر این زن فقط آن بود که از دو مرد جوان خواست برایش نان بیاورند.

نه تنها زنان مسن بلکه دختران کوچک در این پادشاهی رنج می برند. آنها را به زور به عقد نکاح وادار می نمایند. در سال ۲۰۰۹ در پی جنجال بزرگی که به سطح بین المللی ارتقای یافت، نکاح مرد ۵۸ ساله با دختر ۸ ساله لغو شد. جالب توجه است که قبل از آن مراجع قضایی دو بار درخواست طلاق را که مادرش کرده بود، رد کرده بودند. دولت آل سعود اعلام نمی کند چند مورد از این قبیل فاش نشده و به تشکیل «خانواده» انجامیده است.

البته به احتمال قوی نباید از این برخورد عجیب و غریب با زنان برخوردار کرد که در مجموع جنس لطیف محسوب می شوند ولی در سرزمین عربستان سعودی «جنس ضعیف» هستند. بالاخره واعظین دینی سعودی (که در این کشور دین از دولت جدا نشده است) از تلویزیون دولتی به مردان یاد می دهند چگونه باید «درست» زنان خود را کتک بزنند. چند سال قبل سخنرانی «علمی» در همین مورد توسط محمد عارفی یک عالم و نویسنده معروف ارائه شد. به عقیده عارفی، زن را باید از آن قسمت های بدنش مورد ضرب و شتم قرار داد که اثر ضربات باقی نماند در حالی که ضربه به صورت حتی در حق حیوانات ممنوع است. این تشبیه جالبی است که بیانگر وضع اجتماعی حقوقی زن در کشوری است که یکی از متحدان اساسی ایالات متحده، این «مدافع حقوق بشر»، در منطقه خاور میانه می باشد.

شکنجه زنان بحرین، بهترین نشانه وضعیت حقیقی آنها در این پادشاهی است

در بحرین که بعد از حوادث انقلابی سال های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۱ نزدیک بود از متحد عربستان سعودی به چیزی شبیه به استان آن تبدیل شود، وضعیت زنان به ظاهر خیلی بهتر است. در این پادشاهی کوچک زنان حق دارند رانندگی کنند، در رستوران ها کنار مردان بنشینند، از پوشیدن چادر کامل خودداری کنند و حتی در انتخابات رأی بدهند و در زندگی سیاسی شرکت نمایند. البته حوادث در میدان لؤلؤ منامه حقیقت را بر ملا ساخت. بر طبق گزارش های مرکز حقوق بشر بحرین، چهار زن به ضرب گلوله فشنگ جنگی کشته یا با گاز اشک آور کشته شدند. بسیاری از آنها به زندان افتادند.

آنجا کسی درباره رعایت حقوق آنها صحبت نمی کرد. آنها را مورد شکنجه و تجاوز قرار داده و به حبس طولانی، تا ۱۵ سال زندان محکوم می نمودند. یکی از آنها جراح زن به نام ندی ضیف بود که جرأت کرده بود به تظاهر کنندگان مجروح کمک

کند. او را در کلانتری مورد ضرب و شتم قرار داده و فحش «خنزیر شیعی» به او بستند و حتی از بدن ندی برق رد نمودند. خانم دکتر ضیف به ۱۵ سال حبس محکوم شد. فاطمه حاجی که «خواهر» او در این مصیبت بود، نه تنها مرتباً از دست محافظان زندان کتک می خورد بلکه مورد تجاوز آنها قرار گرفت. ایاد القرمزی شاعره ۲۱ ساله را در طول ۹ روز می زدند و به او تجاوز می کردند و بعد از آن به یک سال حبس محکوم نمودند. البته ملک حمد این دختر جوان را عفو کرد زیرا حتماً فکر کرد که این مکافات در ازای قرائت شعری که از پادشاه انتقاد می کرد، کافی بود. جالب توجه است که هر سه زن مذکور در میان کسانی که آنها را شکنجه می دادند، نوره بنت ابراهیم آل خلیفه، امیره بحرین را شناسایی کردند. او به شکنجه با استفاده از برق و امثال آن علاقه خاصی داشت.

زنان بحرین علاوه بر این موارد اهانت آشکار به حیثیت و ناموس انسانی و تجاوز جسمانی و جنسی در کلانتری ها، اغلب در شرایط دیگر هم احساس نابرابری می کنند. در این کشور فاحشه گری رواج دارد و در واقع به یک کار مشروع تبدیل شده است. زنانی که در این کار دست داند، در واقع برده هستند. عمدتاً زنان سبک سر از کشورهای مختلف اعم از جمهوری های شوروی سابق تا تایلند سر از بحرین در می آورند. جدیداً سفارت تایلند از یک مورد فاحش بردگی جنسی در سرزمین این پادشاهی خبر داد. بر طبق موادی که «فیزاک فرومبویفا» سفیر تایلند منتشر شد، یک زن متولد شهر «چاینگمای» تایلند از طریق شرکتی که به او قول استخدام به عنوان پرستار را داده بود، وارد بحرین شد. او که نتوانست مبلغ اعلام شده را بپردازد، برای کار پیش یک تاجر سعودی فرستاده شد که به خدمات پزشکی احتیاجی نداشت. بعد از سر رسیدن مهلت اعتبار ویزا، پاسپورت این دختر را گرفتند و او را در خانه بستند و مرتباً مورد ضرب و شتم قرار داده و به ارائه خدمات جنسی وادار می نمودند. زن تایلندی فقط با فرار پنهانی از پیش «کارفرمای» خود موفق به نجات جان خود گردید.

کویت و قطر: بردگی جنسی پشت «نمای خارجی متمدنانه»

بردگی جنسی در زندگی اجتماعی کویت نیز جایگاه مهمی دارد. به عنوان مثال، سلوه المتعیری مجری سابق برنامه های تلویزیونی که الان به فعالیت سیاسی پرداخته است، پیشنهاد کرد زنان روس اسیر شده توسط جدایی طلبان چچن خریده شده و در خاک این امارت به فروش برسند. به گفته این خانم، «این کار عیب ندارد و احکام شرعی آن را منع نمی کند». جالب توجه است که او یک طرح تجاری برای تأمین «صیغه ها» برای مردان کویتی تهیه کرد. او پیشنهاد نمود که این فعالیت بر اساس الگوی فعالیت آژانس هایی تنظیم شود که در خارج از کشور نیروی کار استخدام می کنند. البته او یک نوع انسان دوستی هم از خود نشان داد و شرط مطرح کرد که برده های آینده باید بالای ۱۵ سال باشند.

البته شهروندان زن کویت نیز به طور کامل آزاد نیستند. آنها فقط در سال ۲۰۰۹ امکان دریافت گذرنامه بدون موافقت شوهر را به دست آوردند. قبل از آن تقاضای پاسپورت خارجی از زن بدون امضای شوهرش قبول نمی شد. در همان سال زنان برای اولین بار وارد مجلس شدند در حالی که از سال ۲۰۰۵ حق رأی داشتند.

زنان قطر در همین حالت قرار دارند: تنها در زمان سلطنت شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی، امیر فعلی، به زنان اجازه رأی دادن، انتخاب لباس در چارچوب موازین شرعی و رانندگی (که این موضوع در این مقاله چند بار ذکر شده است) داده شد. نشریات غربی معمولاً به شیخه موزه بنت ناصر بن عبدالله المسند همسر امیر به عنوان نمونه «زن آزاد مسلمان» اشاره می نمایند. ولی

کمتر کسی به فکر این واقعیت می افتد که او که فارغ التحصیل دانشکده علوم اجتماعی و مؤسس چند طرح فرهنگی و خیریه است، در سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده و ۷ کودک به دنیا آورد و فقط زن دوم از سه زن امیر قطر است.

تلاش های متواضعانه مبارزه در راه حقوق زنان در شبه جزیره عربستان

به نظر می آید که وضعیت زنان در کشورهای مذکور حتی اگر نومید کننده نباشد، بسیار دشوار است. با این حال، زانی پیدا می شوند که حاضرند از حقوق خود دفاع کنند. در سال ۲۰۰۷ واجهه الهویدر در عربستان سعودی نهضت زنان در راه حق راندگی را سازماندهی کرد. او و ۱۱۰۰ زن طرفدار دیگر حتی موفق شدند تقاضانامه خود را تسلیم ملک عبدالله بکنند. رویداد دیگری که بازتاب بیشتری داشت، در سال دورافتاده ۱۹۹۰ اتفاق افتاد که چند زن معروف سعودی با استفاده از حضور روزنامه نگاران خارجی در مرکز ریاض اتومبیل هایی به تصرف خود در آورده و در یکی از بولوار های شهر، مسیری طی کردند. البته این قضیه برای زنان فعال گران تمام شد: بعضی از آنها به زندان افتادند، دیگران سمت های بالای خود را از دست دادند و بقیه کشور را ترک گفتند. مبارزه خانم الهویدر هم تا کنون نتیجه مثبتی نداده است.

مدافعان حقوق بشر در بحرین دستاوردهای قابل توجهی دارند. مرهون به تلاش آنها از ۴۵ زنی که در ازای شرکت در تظاهرات ضد دولتی در سپتامبر سال ۲۰۱۱ بازداشت شده بودند، ۲۵ نفر آزاد شدند. در آن زمان همه شیعیان کشور با برگزاری سلسله اعتصابات و تظاهرات طرف زنان فعال بازداشت شده را گرفته بودند.

با این وجود، با کمال تأسف باید گفت که بهبودی اصولی وضعیت زنان در پادشاهی های شبه جزیره عربستان مشاهده نمی شود.

زنان در ایران «تاریک اندیش»

ولی وضعیت زنان در ایران که همیشه هدف انتقادات غرب قرار می گیرد، اصولاً متفاوت است. زنان تقریباً در همه حوزه های زندگی اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی جمهوری اسلامی ایران حضور دارند. بر طبق اطلاعات مربوط به سال های ۲۰۱۰-۲۰۰۵، تنها شمار زانی که در رسانه های گروهی کار می کنند، به میزان ۲۰۰ درصد افزایش یافته است. زنان در ارتش حضور گسترده ای دارند و از جمله خلبانان نظامی زن وجود دارند. آنها از خبرگزاری مخصوص خود به نام «خبرگزاری زنان جمهوری اسلامی» برخوردارند که در سال ۲۰۰۵ تأسیس شده و مشغول بازتاب فعالیت و مسایل زنان ایرانی در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ورزش است. در دولت اول محمود احمدی نژاد یک زن معاون رئیس جمهور حضور داشت و در دولت دوم وی دو مقام وزارتی به زنان اعطا گردید. تعداد زنان در میان دیپلمات های ایرانی هم نسبتاً زیاد است. تا ماه دسامبر سال گذشته خانم مرضیه وحید دستجردی وزیر بهداشت و درمان جمهوری اسلامی ایران بود. در سال ۲۰۱۰ زنان صاحب ۵٪ کرسی های مجلس و ۳٪ مقام های وزارتی بودند. تنها در سال تحصیلی ۲۰۰۹-۲۰۰۸ دختران ۵۱٪ تعداد جمعی دانشجویان دانشگاه های دولتی را تشکیل می دادند که میزان دختران علاقه مند به کسب تحصیلات عالی مرتباً رشد می کند. اگر تاریخچه این تحولات را در نظر بگیریم، باید بگوییم که در طول سالهای جمهوری اسلامی، میزان زنان در میان دانشجویان تقریباً به میزان ۷۰٪ افزایش یافته است که این شاخص تقریباً بی سابقه است. زنان ایرانی از نظر تعداد صاحبان خودرو نه تنها در میان کشورهای جهان اسلام مقام بی چون و چرای اول را از آن خود کرده اند بلکه از بسیاری از کشورهای اروپایی سبقت گرفته اند. زنان ایرانی

همچنین به عنوان خلبانان هواپیما، راننده تاکسی و افراد نیروی انتظامی کار می‌کنند. آنها به طور فعال به ورزش می‌پردازند. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۲ تیم ملی تیراندازی زنان ایران در مسابقه آزاد هند به مقام دوم دست یافت. زنان جمهوری اسلامی ایران حتی در هنرهای رزمی فعال هستند. جدیداً ویدیوی تمرینات زنان ایرانی که به کشتی ژاپنی «نین جیوتسو» می‌پردازند، در شبکه اینترنت غوغا کرد!

متأسفانه با وجود موارد متعدد نقض حقوق نمایندگان «جنس لطیف» در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، این واقعیت ناپسند بر هم پیمانی این کشورها با ایالات متحده و سایر کشورهای غرب هیچ اثری نمی‌گذارد. با وجود انتقادات مدافعان حقوق بشر از پادشاهی‌های عربستانی که هر از گاهی شنیده می‌شود، نهادهای رسمی نه در حوزه دیپلماتیک به این امر واکنش از خود نشان می‌دهند و نه در حوزه نظامی. به نظر می‌آید که از نظر واشنگتن مبارزه بشار اسد با شبه نظامیان مسلح از مبارزه شیوخ و علمای سعودی با زنان هموطن خود که تا سطح حیوانات تنزل یافته‌اند، اهمیت بیشتری دارد. ولی حکومت‌های غربی با وجود این بی‌توجهی فاحش به واقعیات زندگی عربستان سعودی، بحرین و کویت، به «نقض حقوق» زنان ایران توجه فراوانی مبذول می‌کنند در حالی که وضعیت آنها به طور اصولی و غیر قابل مقایسه از زنان کشورهای متحد آمریکا در خاور میانه بهتر است. این چیزی جز نمونه جدید توسل به استانداردهای دوگانه و شکاف چشمگیر بین اهداف اعلام شده سیاست خارجی آمریکا و متحدانش و اهداف واقعی آن‌ها نیست. این نمونه بارز تزویر و دورویی بی‌پرده «برادر بزرگ» آمریکایی است. به آسانی می‌توان تصور کرد که اگر غرب حتی در حد ضعیفی برای دفاع واقعی از حقوق زنان و اقشار مظلوم دیگر جامعه و نه تنها برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیکی خود تلاش می‌نمود، نتیجه‌اش چه می‌شد. سکوت سازمان‌هایی که دفاع از حقوق بشر را به عنوان مأموریت و رسالت خود انتخاب کرده‌اند، از جمله شورای حقوق بشر سازمان ملل، دفتر نهادهای دمکراتیک و حقوق بشر سازمان امنیت و همکاری اروپا و کمیته کارشناسان منشور عربی حقوق بشر، باعث تأسف می‌شود. حتی گزارش‌های سازمان معروف «عفو بین‌الملل» درباره «مسأله زنان» در شبه جزیره عربستان خیلی به ندرت و عمدتاً فقط به ابتکار بعضی کارکنان این سازمان تهیه می‌شوند. در عین حال، سازمان‌های مذکور با صدای بلند از نقض حقوق همه اقشار جامعه ایران، سوریه و حتی روسیه دم می‌زنند. مگر این سیاست می‌تواند به عنوان چیزی غیر از «سفارش سیاسی» تعریف شود؟ باید خوب فهمید که اگر ایالات متحده و سراسر جهان به زورگویی در حق زنان با قاطعیت «نه» بگویند، نه ملک عبدالله رعیت با وفای واشنگتن و حمد الخلیفه پادشاه بحرین و رئیس «ایالت خاورمیانه‌ای آمریکا» خواهند توانست به تشویق این کار پلید ادامه دهند و نه «شاهک»‌های دیگر خاور میانه. ولی ایالات متحده و اروپا که از آن پیروی می‌کند، سکوت اختیار کرده‌اند و بدین وسیله خودشان به طور غیر مستقیم مسبب همه وحشی‌گری‌هایی هستند که این دولت‌ها در حق زنان روا می‌دارند.

بحران نظریه «خاور میانه بزرگ»

ولادیمیر یفسییف

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و برقراری جهان تک قطبی، همه کشورها به هدف تأثیرگذاری بلافصل سیاست خارجی ایالات متحده مبدل شدند. درجه تأثیرگذاری متناسب با اهمیت کشور مربوطه برای منافع ملی آمریکا بود. به علت وابستگی واشنگتن به واردات نفت، توجه این کشور به پادشاهی های عربستانی هم مبدول شد. آسیب پذیری اسرائیل مهمترین متحد آمریکا در منطقه خاور میانه، نقش فعال آمریکا در این منطقه و در مناطق مجاور شمال آفریقا را ایجاب می نمود. کارشناسان سیاسی آمریکایی با عنایت به این واقعیات سعی کردند ضرورت مداخله ایالات متحده در امور این کشورها را مستدل کنند. در نتیجه این تلاش ها نظریه «خاور میانه بزرگ» به وجود آمد که این مقاله به



بررسی همین مسأله اختصاص دارد.

ظهور نظریه «خاور میانه بزرگ»

به گمان کارشناسان روس، اندیشه «برقراری دموکراسی» و «بازسازی» خاور میانه در تابستان سال ۲۰۰۳ در کاخ سفید به وجود آمد که در آن زمان ضرورت خروج از بن بست عراقی مطرح شد که در نتیجه برکناری صدام حسین از قدرت توسط آمریکا و متحدانش پدید آمده بود. به این منظور اقدامات قهری نامحسوب آمریکا بایستی جای خود را به برنامه سازنده و جذاب «آینده درخشان» در این منطقه مهم راهبردی را بدهد.

در آن مرحله نمایندگان دولت جمهوری خواه ایالات متحده اعتقاد داشتند که باید در خاور میانه اصلاحات دموکراتیک و آزادسازی اقتصاد را به منظور «مبارزه با فقر و عقب ماندگی که تروریسم را می پروراند»، به عمل آورد. عملیات آمریکا و متحدانش در عراق به عنوان مرحله اول برنامه جامع «بازسازی» منطقه مورد نظر در نظر گرفته شدند. واشنگتن سعی می کرد طرح گسترده خود را اجرا کند که ناظر بر آرام کردن خاورمیانه از طریق برقراری نظام دموکراتیک «دوست» آمریکا بود.

برای اولین بار برنامه بازسازی منطقه خاور میانه توسط جرج بوش پسرش رئیس جمهور وقت آمریکا در سخنان مورخ ۶ نوامبر سال ۲۰۰۳ وی تشریح شد. رئیس جمهور آمریکا اعتقاد داشت که مأموریت آمریکا یعنی گسترش آزادی و دموکراسی در سراسر جهان، ادامه منطقی «پیمان صلح و رسای» است که به جنگ جهانی اول پایان داد. «چهارده ماده» پیشنهادی ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده اساس آن پیمان را تشکیل داده بود. در ماه ژانویه سال ۱۹۴۱ فرانکلین روزولت در سخنرانی خود در برابر اعضای کنگره همین کار را کرد. سخنان او به عنوان «سخنرانی درباره چهار آزادی» شناخته شد.

کیسینجر، دوپرت، رامسفلد، چنی، رایس، پرل، وولفویتس، گروسمان و سایر کارشناسان علوم سیاسی و نمایندگان قوه مجریه آمریکا، طراحان نظریه «خاور میانه بزرگ» بودند. آنها خاطرنشان می‌کردند که دموکراسی غربی وسیله عمومی و فراگیر تأمین به روز آوری کشورها، شکوفایی، عدالت و گفتگوی فرهنگ‌ها می‌باشد. و لذا باید بر اساس بازسازی خاور میانه جامع‌های را ایجاد کرد که تماماً جوابگوی منافع ملی ایالات متحده باشد. زیگنو برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا خاطرنشان می‌کند که در این صورت می‌توان سرزمین بالکان اورآسیایی را تحت تأثیر قرار داد که شامل قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی، افغانستان، ترکیه و پاکستان است.

اندیشه اساسی نظریه «خاور میانه بزرگ» چنین فرمول بندی شد: «حل و فصل مسأله فلسطین از طریق بغداد». از اینجا معلوم می‌شود که لابی اسرائیلی آمریکا نیز در طراحی آن شرکت می‌کرد. این امر تصادفی نیست زیرا همین ساختار به تجاوز آمریکا به عراق مساعدت کرده بود. بزودی گستره اعمال این نظریه به کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه توسعه یافت.

واکنش کشورهای عربی

ظهور نظریه «خاور میانه بزرگ» که به عنوان مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه تلقی شد، با واکنش شدیداً منفی اکثر کشورهای عربی منطقه روبرو گردید. آنها خاطرنشان نمودند که اصلاحات دموکراتیک باید برآیند توسعه تکاملی جوامع عربی باشد و نباید از خارج تحمیل گردد. آمریکایی‌ها را همزمان به ذکر نکردن ضرورت حل و فصل مناقشه اعراب و اسرائیل سرزنش کردند که باید یکی از موجبات اجرای اصلاحات دموکراتیک در منطقه خاور میانه باشد.

بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه فوراً اعلام کرد که «در شرایط جنگ و مسایل سیاسی، هیچ‌گونه توسعه و دموکراسی امکان پذیر نیست. کسی در سوریه و در سراسر منطقه به ابتکار آمریکایی اعتقاد ندارد». معمر قذافی رهبر انقلاب لیبی ابتکار آمریکایی را «نژادپرستانه» دانست و خاطرنشان کرد که «مغرب عربی به تحولات در خاورمیانه ربطی ندارد». الصباح نخست‌وزیر کویت اظهار داشت که تلاش‌های آمریکا در جهت برقراری خاور میانه بزرگ به وسیله تحمیل اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را قبول ندارد. بعضی نمایندگان ممالک عربی اعلام کردند که هدف اساسی اندیشه آمریکایی بازسازی «خاور میانه بزرگ»، تأمین منافع آمریکا و اسرائیل است.

مصر، عربستان سعودی و سوریه بر خلاف نظریه آمریکایی، ابتکار عربی «توسعه دموکراسی خودجوش عربی» را مطرح کردند که بر اصول ذیل استوار بود:

- ۱- اصلاحات باید از داخل جوامع عربی و بدون تحمیل از خارج اجرا شود،
- ۲- روند بازسازی باید تدریجی باشد تا امنیت و ثبات منطقی‌های آسیب‌نبیند،
- ۳- روند بازسازی باید در خدمت منافع منطقه و نه دشمنان کشورهای منطقه باشد،
- ۴- حل و فصل مناقشه اعراب و اسرائیل لازمه اجرای با موفقیت اصلاحات سیاسی در منطقه است،

۵- ضمن اجرای اصلاحات باید ویژگی‌های هر کشور عربی را در نظر گرفت زیرا اصلاحات بر اساس یک الگو اجرا نمی‌شود،

۶- گروه‌های افراطی دینی نباید از ثمرات اصلاحات و سیاست «انفتاح» بهره‌گیرند.

بدیهی است که ابتکار دموکراسی خودجوش عربی بیشتر حالت ظاهری داشت ولی تحولات بعدی به اصطلاح «بهار عربی» نشان داد که مراتب نگرانی که توسط رهبران عربی ابراز شد، بی‌اساس نبود. تصاحب قدرت توسط اسلامگرایان در لیبی و مصر و قدرت طلبی آنها در سوریه، تونس و یمن، مصداق این ادعاست.

نگاهی از طرف اروپا

اروپا نیز از نظریه «خاور میانه بزرگ» پشتیبانی نکرد. به عقیده «دویلپن» نخست‌وزیر سابق فرانسه، «باید از عمومی‌گرایی اجتناب کرد و نباید کشورهای مغرب را در یک سناریو با کشورهای خاورمیانه و حاشیه خلیج فارس در نظر گرفت. نباید در مسایل امنیت تمرکز کرد. برای اینکه به موفقیت برسیم، باید راه کارهای فراگیر را با توجه به همه جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی به کار گیریم».

کشورهای اروپایی و قبل از همه فرانسه و آلمان پیشنهاد کردند که این نظریه اصلاح شود. ژاک شیراک به دفعات اشاره کرده بود که مشارکت بین غرب و کشورهای «خاور میانه بزرگ» باید نتیجه انتخاب آزاد آنها باشد. به عقیده وی، «کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا به میسیونرهای دموکراسی احتیاجی ندارند».

اروپایی‌ها در پی رایزنی‌های فشرده چند ماهه و با عنایت به موضع‌گیری اجلاس سران کشورهای عربی که در ماه می سال ۲۰۰۴ در تونس برگزار شد، پیشنهاد کردند نظریه آمریکایی «خاور میانه بزرگ» اصلاح شود. به عقیده آنها، کنار هم گذاشتن مصنوعی کشورهای گوناگونی چون افغانستان، پاکستان، ممالک حاشیه خلیج فارس و مغرب عربی در چارچوب یک نظریه، کار درستی نیست. اروپایی‌ها نگران آن بودند که مجبور شوند این طرح آمریکایی را به لحاظ مالی تأمین کنند در حالی که خود طرح و تأمین مالی اروپایی آن فقط به نفع آمریکا بود.

با این وجود، اروپایی‌ها در اجلاس گروه ۸ بزرگ که در ماه ژوئن سال ۲۰۰۴ در جزیره «سی آیلند» (ایالت جورجیا) برگزار شد، با نظریه بازسازی «خاور میانه بزرگ» موافقت کردند که نام نهایی آن چنین بود: «مشارکت به نام پیشرفت و آینده مشترک با منطقه خاور میانه توسعه یافته و شمال آفریقا». در سند نهایی این اجلاس آمده بود که «سه حوزه مستلزم توجه از سوی جامعه جهانی هستند یعنی فقدان آزادی، بی‌سوادی و رعایت حقوق زنان. استمرار مسایل در این زمینه‌ها منافع ملی همه اعضای کشورهای گروه ۸ را تهدید کرده و موجب رشد افراط، تروریسم، جنایات بین‌المللی و مهاجرت نامشروع می‌گردد».

بحران نظریه آمریکایی

بدون تردید، دولت جرج بوش پسر نظریه «خاور میانه بزرگ» را به کار بسته بود ولی آمریکایی ها به چند علت موفق نشدند آن را عملی کنند. اولاً، همه تلاش های واشنگتن مبنی بر دمکراتیک کردن «خاور میانه بزرگ» نتیجه‌های جز تشدید بی ثباتی، اصول گرایی و تروریسم نداد. ثانیاً، ایالات متحده نتوانست در عراق یک رژیم آمریکایی روی کار آورد. در بغداد نمایندگان اکثریت شیعه به قدرت رسیدند که این امر موجب بهبود روابط بین عراق و ایران شد. ثالثاً، دولت ها و ملت های کشورهای عربی و نیز ایران و ترکیه از نظریه آمریکایی پشتیبانی نکردند. تنها کشوری که نه تنها از این نظریه پشتیبانی کرده بلکه ایالات متحده را دائماً به سوی اجرای آن سوق می داد، اسرائیل بود که خود را جزیره دمکراسی غربی در دریای خودکامه عربی محسوب می کند. رابعاً، پیش از اینکه «خاور میانه بزرگ» به نوسازی و بازسازی نیاز داشته باشد، روابط کشورهای منطقه با آمریکا و تمام غرب به این نوسازی احتیاج داشت. آمریکا هر چه بیشتر در امور «خاور میانه بزرگ» مداخله کرده و به سیاست استاندار دوگانه متوسل می شد و ضمانت حفظ رژیم های آمریکایی می شد، روحیات ضد آمریکایی در منطقه بیشتر رشد می کرد. خامساً، در فضای شوروی سابق تحقق این نظریه به عنوان ادامه سیاست آمریکایی «انقلاب های رنگین» و ایجاد «هرج و مرج هدایت شونده» تلقی شد. نظریه اخیر از جمله ناظر بر تضعیف دولت ها از طریق تجزیه آنها و برقراری رژیم های کنترل شده می باشد.

«بهار عربی»

بر خلاف دیدگاه بسیاری از ناظران، «بهار عربی» که در ژانویه سال ۲۰۱۲ با برکناری زین العابدین بن علی از قدرت در تونس شروع شد، برای واشنگتن حادثه کاملاً ناگهانی بود. با وجود اینکه تلاش ها برای اجرای نظریه «خاور میانه بزرگ» اوضاع سیاسی داخلی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را وخیم تر می کرد، واشنگتن امیدوار بود که حتی بعد از برکناری حسنی مبارک متحد مصری خود، اوضاع را زیر نظر خود نگه دارد.

غربی ها به خصوص در مرحله اولیه این تحولات، بهار عربی را به حوادث اواخر سالهای ۱۹۸۰ - اوایل سالهای ۱۹۹۰ در اروپای شرقی تشبیه می کردند. در هر دو مورد کار به برچیدن نهادهای دولتی و سیاسی که در دوران جنگ سرد شکل گرفته بودند، ختم می شد. غرب در حالت شور و شغف به حمایت کامل از گرایشات دمکراتیک پرداخت. ولی این روند عوض شدن نخبگان که با توقعات بیش از حد بالای اجتماعی و اقتصادی مردم توأم بود، موجبات روی کار آمدن نه دمکرات ها بلکه اسلام گرایان را فراهم کرد. آمریکایی هایی که از سال های ۱۹۸۰ با اسلام گرایان معتدل پیوندهای محکمی برقرار کرده بودند، برای این تحولات آماده بودند. ولی دمکراسی های «سبز» نوظهور بزودی نشان دادند که برنامه هایی دارند که با دیدگاه های واشنگتن مطابقت ندارد. حملات ماه سپتامبر سال ۲۰۱۲ به نمایندگی های دیپلماتیک آمریکا در سراسر جهان اسلام نه تنها اروپا بلکه قاره های دیگر را بر آشفته کرد. قتل استیونز سفیر آمریکا و سه همکار وی در بنغازی این تصویر نگران کننده عمومی را تکمیل نمود.

آنچه که بیان شد، در واقع به معنی شکست نظریه قبلی «خاور میانه بزرگ» است. ولی واشنگتن به این واقعیت اعتراف نمی کند که از این نظر اظهارات اخیر جان کری، سناتور وقت و وزیر فعلی امور خارجه آمریکا جالب توجه است. به عقیده وی، موج قیام های دمکراتیک در خاور نزدیک و میانه، یکی از جالب ترین رویدادهای عصر حاضر است... سرنگونی رژیم های خودکامه

تونس و مصر راه به سوی برقراری دولت شفاف تر و پر مسئولیت تر را گشود که ایالات متحده در تأمین این تحولات دموکراتیک نقش برجسته‌ای ایفا میکند».

جان کری در میان محورهای اساسی سیاست ایالات متحده در «خاور میانه بزرگ» به نکات ذیل اشاره نمود:

الف - توسعه دموکراسی. واشنگتن اعتقاد دارد که اصلاحات سیاسی در خدمت تنها منافع معترضانی نیست که بر عوض کردن دولتهای فعلی با دولت های «شفاف تر» (یعنی مبرا از فساد مالی و پاسخگوی ملت خود) تأکید می نمایند. توسعه دموکراسی موجب پیشگیری از بروز خطرات بالقوه برای امنیت ملی ایالات متحده، از جمله از طریق اجرای برنامه های کمک و حمایت از دموکراسی را می دهد. سناتور کری با عنایت به بدبینی کنگره درباره برنامه های مساعدت به کشورهای خارجی هشدار داد: «ما می توانیم در شرایط جاری اقدام کنیم یا بعداً، در شرایط خطرات فزاینده برای امنیت ملی ما، به آنها کمک کنیم» .

ب - در نظر گرفتن درس های عبرت فروپاشی اتحاد شوروی. جان کری معتقد است که فروپاشی اتحاد شوروی می تواند به نمونه تاریخی برقراری روابط ایالات متحده با کشورهای «خاور میانه بزرگ» در پی وقوع انقلاب ها تبدیل شود .

ج - حمایت از اقتصاد بازار و توسعه آن. در حال حاضر مجلس سنای آمریکا برای اقتصاد دموکراسی های جدید از جمله در «خاور میانه بزرگ»، مبنای قانونی جدیدی طراحی می کند.

البته، رویکرد جان کری عضو حزب دمکرات به فرآیندهای جاری در خاور میانه و شمال آفریقا از آنچه که در زمان جرج بوش پسر انجام می شد، سنجیده تر است. به نظر می آید که آمریکایی ها از بازسازی «خاور میانه بزرگ» امتناع کرده اند ولی مسأله برقراری دموکراسی در این منطقه مانند سابق مطرح است. لذا نظریه «خاور میانه بزرگ» حتی به صورت تغییر یافته برای آنها اهمیت مبرم خود را حفظ کرده است. همین امر برای همه ملت های منطقه خطرات مکملی ایجاد می نماید.

آینده خاور میانه بزرگ

بدون تردید، «خاور میانه بزرگ» امروزی به میدان مین گذاری شده مناقشات بالقوه قومی و مرزی شباهت دارد که با هر حرکت دور از احتیاط می توانند منفجر شوند. دو سناریوی اساسی توسعه بعدی اوضاع وجود دارد:

الف - راه «ورسای». بعد از پایان جنگ جهانی اول، تقسیم مجدد اروپا با تقسیم مستملکات عربی امپراطوری عثمانی همراه شد که نیروهای خارجی در این روند نقش اساسی را ایفا نمودند. آمریکا امیدوار است که بتواند با استفاده از نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی خود و با حمایت متحدان فرآیندهای جاری در «خاور میانه بزرگ» را کنترل کند. ظاهراً آمریکایی ها امکانات خود را مبالغه کرده و به نیروی جاذبه دموکراسی غربی اعتقاد زیادی دارند. ولی همه موارد مداخله واشنگتن در امور کشورهای منطقه تا کنون باعث رشد بی سابقه روحیات ضد آمریکایی شده است. به احتمال قوی، همین گرایش بعد از تصحیح سیاست منطقه ای آمریکا توسط باراک اوباما حفظ خواهد شد که این امر به معنی منقبض شدن حوزه نفوذ آمریکا است .

ب - راه وستفال. صلح وستفال سال ۱۶۴۸ به جنگ سی ساله در امپراطوری مقدس رم پایان داده و سرآغاز نظم جدید در اروپا شد که بر اصل حق حاکمیت دولتی استوار بود. این اصل در «خاور میانه بزرگ» بدان معناست که کشورهای منطقه به صورت مستقل، بدون مداخله خارجی ولی با رعایت دقیق موازین حقوق بین الملل، همه تصمیمات سرنوشت ساز را اتخاذ خواهند کرد. روسیه به همین امر دعوت میکند زیرا این گزینه تماماً جوابگوی منافع کشورهای منطقه خاور میانه و شمال آفریقا می باشد. ولی غرب بیش از حد نیرومند است و رهبران آن به اقتدار خود اعتقاد دارند. لذا اجرای این گزینه بسیار دشوار خواهد بود.

بنابراین، فروپاشی رژیم های خودکامه «خاور میانه بزرگ» که در جریان «بهار عربی» شروع شد، می تواند به مرحله جدید روند واحد تاریخی تبدیل گردد. خاور میانه بزرگ قادر است به دنبال اروپای شرقی و منطقه بالکان به جامعه دولت هایی ملحق شود که روابط بین آنها بر ارزش های واحد استوار است. ولی به این منظور حرکت متقابل از سوی غرب و موافقت آن با رعایت مقررات واحد جهان چند قطبی در حال تکوین، احترام به احساسات دینی جمعیت محلی، رعایت بی چون و چرای حق حاکمیت دولتی و خودداری از جایگزینی آن با ملاحظات مصلحت سیاسی لازم است. ایالات متحده به عنوان رهبر جهان غرب برای این رفتار آماده نیست. از اینجا روشن می شود که آمریکایی ها از نظریه دمکراتیک کردن «خاور میانه بزرگ» امتناع نمی کنند. این سیاست در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بی ثباتی قابل توجهی ایجاد کرده و بر امنیت کشور های اروپایی اثر منفی خواهد گذاشت. متأسفانه، واشنگتن سعی می کند از این واقعیت اغماض کند.

عربستان سعودی، بزرگترین حامی تروریسم بین المللی است

سرگئی نیکیتین

در حال حاضر جهانیان شاهد یک نوع «تولد دوم» تروریسم اسلامی هستند که بعد از جنگی که در پی حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توسط تمام جهان علیه آن اعلام شده بود، ابعاد فعالیت خود را کاهش داده بود. سازمان القاعده که رنگ و رویش رفته و این سازمان اسامه بن لادن، رهبر و «ستاره درخشان» خود را از دست داده است، به احتمال قوی نیروهای خود را جدیداً صف آرایی کرده و به وسیله عملیات در لیبی، یمن، مالی و سوریه اعلام موجودیت نموده است. بعضی سازمان های نوظهور و نیز «اخوان المسلمین» که چند سال پیش به یک وسیله عتیقه موزه ای شباهت داشت، به «جبهه» سازمانهای افراطی سلفی ملحق گردیده اند. اخوان نه تنها در جنگ خونین علیه بشار اسد رئیس جمهور سوریه شرکت میکنند بلکه به میدان سیاسی مشروع مصر راه یافته و نه فقط برنده انتخابات مجلس شدند بلکه محمد مرسی نامزد خود را به مقام ریاست جمهوری رسانده اند. علت «لایزال بودن» سازمان های رادیکال اسلامگرا چیست؟ چرا «امپراطوری های» جهانی نظیر ایالات متحده، اتحادیه اروپا و روسیه موفق نمی شوند تروریسم بین المللی آمیخته به چاشنی از خطبه های رادیکال سلفی را به طور کامل ریشه کن نمایند؟ یکی از عوامل اساسی رستخیز سازمان های رادیکال از خاکستر، تأمین مالی لاینقطع خارجی است. عربستان سعودی مهمترین حامی تروریسم در سراسر جهان می باشد.



آمریکایی ها، دوستان اساسی پادشاهی عربستانی، این اصل را به اثبات می رسانند. در سال ۲۰۰۸ «ستیوارد لوی» معاون وزیر دارایی ایالات متحده طی سخنانی در برابر یکی از کمیته های مجلس سنا تأکید کرده بود که عربستان سعودی مهمترین منبع مالی برای القاعده و بعضی سازمانهای افراطی دیگر می باشد. جالب توجه است که عربستان سعودی بر خلاف درخواست های مکرر ایالات متحده، با لجاجت عجیبی از مسدود کردن جریان مالی از بیت المال این پادشاهی تا گروه های تروریستی خودداری مینماید. در سال ۲۰۱۱ هیلاری کلینتون وزیر وقت امور خارجه آمریکا و سیاستمداری مهمتر از لوی، نتیجهگیری های او را مورد تأکید قرار داد. وی اظهار داشت که منابع اساسی تأمین مالی تروریسم جهانی در عربستان سعودی واقع شده است.

عربستان سعودی به عنوان مهمترین حامی تروریسم در سوریه

پراوازه ترین رویارویی در جهان عرب معاصر، جنگ بین سوری های وفادار به رئیس جمهور بشار اسد و مخالفان او است. این جنگ هم با حمایت قابل توجه عربستان سعودی صورت می گیرد. مقامات این پادشاهی در راستای همکاری با سازمان های تروریستی، شبه نظامیان و اسلحه را به سوریه منتقل می کنند. به عنوان مثال، در ماه اکتبر سال گذشته خبرنگاران شبکه بی-بی-سی در اردوگاه مخالفان سوری چند کانتینر حاوی اسلحه ساخت اوکراین را کشف کردند که قرار بود به عربستان سعودی

ارسال گردد. بعداً سربازان وفادار به اسد یک افسر سعودی به نام محمد سالم الحربی را به ضرب گلوله از پای در آوردند و این بدان معناست که کمک عربستان سعودی به مخالفان سوری به تزییقات مالی ختم نمی شود.

علاوه بر این شواهد آشکار حضور سعودی ها در سوریه، شاهدان عینی و حتی شرکت کنندگان در مداخله ریاض در امور سوریه پیدا شده‌اند. در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۱ سربازان ارتش سوریه تنی چند از شبه نظامیان نیروهای مخالف را بازداشت کردند که اطلاع دادند که از نمایندگان عربستان سعودی پول دریافت می نمودند. سمیر عبدالجواد نشیواتی یکی از مجرمین بازداشت شده اطلاع داد که شبه نظامیان دسته او از طریق بلال آلکان فرمانده خود پول سعودی را دریافت می نمودند. این اسیر گفت که شبه نظامیان هر روز ۲۵ دلار دریافت می کردند در حالی که بابت شرکت در عملیات جنگی ۴۰۰ دلار اضافه پرداخت می شد. گزارش ها درباره تأمین مالی ارتش آزاد سوریه توسط ریاض در نشریات معتبری چون «دیلی تلگراف» نیز درج می شد. این روزنامه خبر داد که پول عربستان سعودی به آموزش افراد ارتش آزاد سوریه اختصاص می یابد و اینکه «میلیون ها دلار» در کار است .

عربستان سعودی مهمترین عامل بی ثباتی اوضاع افغانستان و پاکستان است

این توجه دقیق عربستان سعودی به حوادث در خارج از مرز های آن و تمایل به مداخله در امور کشورهای دیگر به دست تروریست بین المللی پدیده جدیدی نیست. مکانیزم این مداخله با موفقیت در سالهای ۱۹۸۰ در افغانستان مورد آزمایش قرار گرفته بود. سرویس های ویژه، بنیادها و بعضی تجار به صورت خصوصی در تأمین مالی مجاهدینی شرکت می کردند که با نیروهای شوروی و رزمندگان ارتش جمهوری دموکراتیک افغانستان می جنگیدند. داوطلبان سعودی هم به این کشور اعزام می شدند که اسامه بن لادن یکی از آنها بود. در حال حاضر جریان های مالی از عربستان سعودی مانند سابق به افغانستان سرازیر می شود که این دفعه جنبش طالبان و شبه نظامیان افغانی القاعده گیرندگان اساسی این پول هستند. به گفته هیلاری کلینتون، آنها هر سال میلیونها دلار به دست می آورند.

پاکستان، کشور همسایه افغانستان نیز مورد توجه بسیار دقیق پرداخت کنندگان سعودی «اعانات» مالی قرار گرفته است. بر طبق گزارش های وزارت امور خارجه آمریکا که در ماه می سال ۲۰۱۱ در سایت «ویکی لیکس» منتشر شد، هر سال از عربستان سعودی به ایالت پنجاب، پر جمعیت ترین ایالت پاکستان، ۱۰۰ میلیون دلار ارسال می گردد. این پول قاعدتاً از طریق بنیادهای دعوت اسلامی و سازمانهای خیریه ارسال می شود که از پشتیبانی دولت عربستان سعودی برخوردارند. اسامه نعالی سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه عربستان سعودی بعد از انتشار آن مواد افشاگرانه طی بیان جالبی اظهار داشت که نامه های وزارت امور خارجه آمریکا «منابع مشکوکی» هستند.

و این در حالی است که به گفته خانم کلینتون، توجه حامیان مالی سعودی به پاکستان و افغانستان نیروهای ائتلاف ضد طالبان و ثبات این دو کشور را تهدید می کند. ولی ایالات متحده و همپیمانانش به هیچ اقدام جدی برای ترساندن و متوقف کردن این فعالیت اتباع «خادم حرمین» اتخاذ نکرده اند .

«خادم های حرمین» جنگ داخلی عراق را تغذیه می کردند

دعوت ها به جلوگیری از کار سعودی ها سال هاست که از طرف های مختلف شنیده می شود. به نوشته ویکی لیکس، در سال ۲۰۰۸ نوری المالکی نخست وزیر عراقی در جریان ملاقات با دوید پتریوس فرمانده وقت نیروهای امریکایی در عراق و رایان کراکر سفیر آمریکا در عراق اظهار داشت که عربستان سعودی با تأمین مالی گروهک های تروریستی اوضاع کشور متبوع وی را بی ثبات می کند. به گفته مالکی، ریاض عراق را به گرداب جنگ داخلی کشانده و ضمن پشتیبانی از فعالیت های زورگویانه دسته های مسلح سلفی، در این منطقه «فرهنگ تروریسم» را ترویج کرده است. کسی از واکنش ایالات متحده که به صورت اعمال مشخص در آمده باشد، اطلاعی ندارد.

و این در حالی است که نگرانی های مالکی بی اساس نبود. جدیداً شبکه تلویزیونی NBC گزارشهای اطلاعاتی را فاش ساخت که بر حضور سعودی در عراق نور افکند. مطابق با اطلاعات منتشر شده، اتباع عربستان سعودی ۵۵٪ خارجانی را تشکیل می دهند که در خاک این کشور می جنگند. «رهبران روحانی» سعودی فتوایی صادر کردند که به موجب آن نابودی مقدسات شیعیان در کربلا و نجف، کار نیکی اعلام شد. انفجارهای موفق و ناموفق مساجد شیعی در سراسر عراق چیزی جز پی آمد آشکار این رهنمود های دینی نیست. نوری المالکی در حین سفر زنجیرهای به کشورهای منطقه، با امتناع رهبران عربستان سعودی از پذیرش وی روبرو شد. به گفته بسیاری از کارشناسان، این امر دلایل نه فنی بلکه مذهبی داشت زیرا المالکی اهل تشیع است که سلفیون سعودی از این جریان اسلامی تنفر دارند.

«خیر خواهان» سعودی تروریست های سراسر جهان را تغذیه میکنند

فعالیت مالی و سازمانی عربستان سعودی تنها شامل حال کشورهای مظلوم سوریه، عراق و افغانستان نمی شود. تعدادی از سازمان های سعودی در سراسر جهان فعالیت میکنند. به عنوان مثال، وزارت دارایی آمریکا موفق شد میچ «سازمان خیریه اسلامی بین المللی» را در زمینه تأمین مالی القاعده در سراسر جهان بگیرد. این سازمان یکی از زیرمجموعه های «اتحادیه جهانی اسلامی» وابسته به دولت عربستان سعودی است.

در سال ۲۰۰۲ بازجویان ناتو در فعالیت «کمیسیون عالی سعودی کمک به بوسنی» که توسط امیر سلیمان بن عبدالعزیز تشکیل شده و از حمایت ملک فهد پادشاه وقت عربستان سعودی برخوردار بود، نکات جالبی کشف کردند. در جریان آن تحقیقات مکالمات تلفنی کارکنان این سازمان با اسامه بن لادن و ابو زبیده، رهبران «القاعده» کشف شد. هدف این تماس ها، تدارک حملات به سفارت آمریکا در سراوو پایتخت بوسنی بود. اعضای کمیسیون قبل از آنکه نمایندگان ناتو حساب های بانکی آنها را توقیف کرده باشند، موفق شده بودن از آنها ۴۱ میلیون دلار بر دارند. اطلاعات درباره حمایت عربستان سعودی از تروریست های سلفی در یمن و دست داشتن سرویس های ویژه سعودی در اعمال تروریستی و نظامی سلفیون در خاک این کشور دریافت شده است. به گفته کارشناسان، همانا عربستان سعودی از تثبیت صلحآمیز اوضاع یمن ممانعت می کند.

تجاوز نظامی مستقیم سعودی ها در بحرین

عربستان سعودی گاهی به حمایت مالی و سازمانی بسنده نمی کند. وقتی ریاض به برتری کامل نیروهای خود و به پیروزی حتمی اطمینان دارد، بی میل نیست به تجاوز آشکار هم دست بزند. تجاوز بیش از یک هزار سرباز عربستان سعودی به بحرین، نمونه بارز برخورد این کشور با همسایگانش شده است. با وجود اینکه حمد الخلیفه حاکم بحرین خودش «مهمانان سعودی» را به کشور خود «دعوت» کرد، مردم بحرین گول این حرف ها را نخوردند. نیروهای سعودی برای مبارزه با همین مردم وارد کشور شدند که این اتفاق بعد از حوادث در میدان لؤلؤ و درگیری های تظاهر کنندگان با افراد پلیس محلی افتاد. همسایگان بحرین هم گمراه نشده بودند. حشمت الله فلاحتپیشه عضو کمیسیون امنیت مجلس ایران در پی تجاوز نیروهای عربستان سعودی این حرکت را اشغال خواند. ولی ایالات متحده که مهمترین متحد، حامی و سپر عربستان سعودی است، یک بار دیگر از شناسایی تجاوز نظامی به بحرین خودداری کرد. سیاستمداران امریکایی معتقدند که اشغال دولت مستقل چیزی جز پاسخ به درخواست کمک نیست.

واعظین وهابی به عنوان سلاح عربستان سعودی علیه آمریکا

البته ایالات متحده هم در حوزه منافع مسئولین سعودی و نیکوکاران این کشور قرار دارد. عربستان سعودی مشغول تأمین مالی گسترده تبلیغ اسلام سلفی در مساجد آمریکاست. چند سال پیش شیخ هشام قبانی عالم صوفی در جلسه علنی وزارت امور خارجه آمریکا اظهار داشت که وهابیون در ۸۰٪ مساجد کشور مستقر شده‌اند. در آن زمان مقامات آمریکایی به اظهارات این دانشمند توجه نکرده بودند ولی مدتی بعد سازمان حقوق بشری «فریدوم هاوس» حرف های قبانی را تأیید نمود. این سازمان درباره اوضاع مساجد آمریکا گزارش ۹۵ صفحه‌ای منتشر کرد. افراد سازمان حدود ۲۰ مسجد در ۶ ایالت و ناحیه کلمبیا را بررسی کرده و در هر یک از آنها جزوه های افراطی را کشف کردند که جهاد مسلحانه را تبلیغ کرده و به قتل یهودیان و مسیحیان دعوت می نمودند. مدافعان حقوق بشر کشف نمودند که پول برای تبلیغات و انتشار این جزوه ها غالباً از عربستان سعودی به ایالات متحده ارسال می گردد.

عربستان سعودی به عنوان حامی افراطیون اسلامی در روسیه

متأسفانه، روسیه هم از فعالیت «خیرین»، سازمان ها و سرویس های ویژه سعودی آسیب دیده و می بیند. ساختارهای قبلی یا فعلی عربستان سعودی مانند بنیاد «الحرمین»، بانک تجاری ملی، «رابطه العالم الاسلامی»، FalsalIslamicBankLtd، «المؤسسه الراجحه» و غیره در جریان دو جنگ چچن از جدایی طلبان پشتیبانی کرده و در سازماندهی اعمال تروریستی در خاک فدراسیون روسیه دست داشتند. به عنوان مثال، بنیاد «الحرمین» بارها از طریق شعبه خود در باکو برای مرکز اسلامی وهابی «قفقاز» واقع در ماخاچقلعه مبالغ قابل توجهی ارسال کرده است. در سال ۱۹۹۷ این بنیاد به سلفیون داغستان کمک زیادی کرد که هدف آنها سرنگونی نظام قانونی در خاک این جمهوری خودمختار و ایجاد دولت اسلامی داغستان و چچن و خروج از ترکیب فدراسیون روسیه بود. در سال ۱۹۹۹ «الحرمین» بنیاد ویژه حمایت از مقاومت چچن Foundation Regarding Chechnya را تشکیل داد. شعبه این سازمان در خاک آذربایجان فعالیت می کرد و فعالان بنیاد سرپرست تأمین اسلحه و مهمات برای شبه نظامیان چچن بودند.

عربستان سعودی در «آموزش» مسلمانان روسیه پول فراوانی سرمایه گذاری می کند. این آموزش باعث می شود که جوانان مسلمان فدراسیون روسیه به افراطیون سلفی تبدیل گردند. جدیداً طلعت تاجالدین رئیس اداره مرکزی روحانیت مسلمانان روسیه بی پرده راویل عین الدین رئیس شورای مفتیات را به دریافت میلیون ها دلار از عربستان سعودی برای اعزام نوجوانان ۱۲-۱۴ ساله به خارج برای تحصیل متهم کرد. عین الدین اعزام نوجوانان را تکذیب نکرده ولی گفت که زیردستانش همیشه به والدین طلاب جدید توصیه می کردند که به فرزندان خود اجازه دهند در روسیه تحصیلات عمومی کسب کنند و فقط بعد از اتمام دبیرستان راه خود را انتخاب نمایند.

البته واعظین و علمای سعودی خودشان نیز وارد سرزمین فدراسیون روسیه می شوند. نوجوانان در مدارس، مراکز فرهنگی و آموزشی و اردوهای تابستانی که با پول بنیادها و سازمان های مذکور دایر شدند، نه تنها تلاوت قرآن و زبان عربی بلکه ارزش هایی را یاد می گیرند که جلب آنها به دسته های شبه نظامیان سلفی را تسهیل می کند. به عنوان نمونه، فارغ التحصیلان مدرسه «یولدیز» در شهر «نابرنی چلنی» عضو گروه های مسلح اسلام گرا در افغانستان، چین و تاجیکستان بودند. بعد از آنکه این اطلاعات به آگاهی مراجع قضایی رسید، مدرسه مذکور تعطیل شده و اکنون فقط به صورت مدرسه دینی برای دختران فعالیت میکند.

عربستان سعودی فقط خارج از مرزهای خود از تروریسم پشتیبانی میکند

گفتنی است که با وجود مراتب فوق، رهبران عربستان سعودی در بیانات رسمی خود نه تنها هر گونه دخالت در تروریسم را نفی میکنند بلکه بر ناروا بودن این شیوه عمل تأکید می نمایند. در ماه آوریل سال ۲۰۰۸ ملک عبدالله عبد العزیز پادشاه عربستان سعودی اظهار داشت: «ما یک بار دیگر بر عزم راسخ خود برای نابود کردن گروه های جنایی تروریست های قاتل و مبارزه با رفتار جنایی تأکید می کنیم. در کشور حرمین جایی برای افراط نیست». شیخ عبدالعزیز الشیخ مفتی عالی عربستان سعودی با او هم‌اوا شد و گفت که «تعصب نمی تواند بخشی از دین محسوب شود، حتی اگر آنها (افراطیون) اشتهاً مدعی این امر باشند...»

چه چیزی باعث این شکاف آشکار بین حرف و عمل رهبران مذهبی و سیاسی عربستان سعودی می شود؟ پاسخ این سؤال ساده است. افراط دینی و تروریسم در خاک عربستان سعودی واقعاً تحت پیگرد است. بر اساس آمار سال ۲۰۰۴، این پادشاهی به سرویس های ویژه ای که در داخل کشور فعالیت می کنند، بودجه ۸٫۵ میلیارد دلاری داده بود. نیروهای وزارت کشور، گارد ملی ۱۰۰ هزار نفری و واحدهای ویژه ارتشی در مبارزه با تروریسم شرکت میکنند. در مورد واحدهای ویژه پلیس باید گفت که مهمترین آنها سرویس امنیت عمومی GSS است که بودجه آن از بودجه همه سرویس های داخلی دیگر بیشتر است. این سازمان با اف-بی-آی آمریکا تماس نزدیک و مداوم دارد که کارآیی آن از این طریق افزایش می یابد.

ولی عربستان سعودی هم اکنون چوب سیاست دوپهلوی دروغین خود را می خورد. تروریست هایی که از این کشور کمک های مالی سرشاری دریافت می کنند، سر هر فرصت مناسبی از مرز رد شده و وارد خاک این کشور می شوند. ۱۲ ماه می سال ۲۰۰۳ چهار تروریست انتحارطلب خود را در ریاض منفجر کردند که بر اثر این حادثه ۳۴ نفر از جمله ۷ شهروند ایالات متحده و ۷ شهروند عربستان سعودی کشته شدند و ۲۰۰ نفر دیگر مجروح گردیدند. نیروی انتظامی پادشاهی در واکنش به این عمل تروریستی تا آغاز سال ۲۰۰۴ موفق به سرکوب ۷ از ۹ شبکه تروریستی فعالی در خاک کشور شده و ۲۴ تن مواد منفجره،

۳۰۰ کمر بند شهید، ۳۰۰ نازنجک انداز و ۱۰۲۰ قبضه سلاح گرم ضبط کردند. ولی این اقدام باعث انتقام جویی اشرار از افراد پلیس و سرویس های ویژه شد به گونه‌ای که روز ۲۱ آوریل سال ۲۰۰۴ اتومبیل تروریست انتحاری در نزدیکی سوری امنیت دولتی عربستان سعودی منفجر شد. بر اثر آن عمل تروریستی ۱۰ نفر کشته و ۱۲۵ نفر زخمی شدند. سرهنگ دو ابراهیم الصاله و سرتیپ عبدالعزیز الهویرینی، رؤسای سرویس های ویژه سعودی نیز هدف سوء قصد قرار گرفتند.

عربستان سعودی که به هر وسیله ممکن از تروریسم بین المللی پشتیبانی فعالی می کند، امیدوار بود که به یک نوع «قلعه امنیتی» در منطقه سوزان خاور میانه تبدیل شود. ولی این محاسبات درست از آب در نیامد. افراطیون اسلامی که از عربستان پول می گیرند، در اولین فرصت به اربابان و استادان خود حمله کرده و نشان می دهند چه درس هایی یاد گرفته‌اند. سیاست ناجوانمردانه عربستان سعودی به یکی از عوامل بی ثباتی آن تبدیل شده است. این درس خوبی برای دولت هایی است که امیدوارند با حمایت از تروریست ها در سوریه، لیبی و کشورها و مناطق دیگر جهان، از انفجار ها، سوء قصد ها و قتل ها کنار بمانند. تروریسم بین المللی، بومرنگی است که حتماً به اربابانش باز خواهد گشت. در عین حال، متحدان این پادشاهی انتحارطلب بهتر است که فعالیت اتباع این کشور در خاک خود را کنترل کنند زیرا عربستان سعودی حتی در حق دوستان خود به روش های پلید متوسل می گردد. واعظین، افراد سرویس های ویژه و تجار سعودی فقط کار تروریستی در خاک کشور خود را حرام می دانند ولی اعمال تروریستی اوایل سال های ۲۰۰۰ به وضوح نشان دادند که طرح آن ها شکست خورده است. به ظاهر کشته شدن شهروندان عربستان بایستی جلوی حمایت «خادمان حرمین» از «رزمندگان اسلام» را بگیرد... ولی حوادث در سوریه به بهترین وجه نشان داده است که آنها حاضر نیستند جلوی خود را بگیرند. این وقایع ماهیت فاسد واقعی رژیم سعودی را به نمایش می گذارد که به عقربی شباهت دارد که خود را گاز می گیرد ولی از تلاش ها برای نابود کردن دیگران خودداری نمی کند.

ستون پنجم در ایران

حیدر جمال

نه تنها حاملان روح انقلاب اسلامی بلکه عده زیادی از روشنفکران لیبرال و مارکسیست و نیز بخش قابل توجه بورژوازی غربگرایی که به دلایل مختلف رژیم شاه و «انقلاب سفید» شاه را رد می کردند، در انقلاب اسلامی ایران شرکت نموده بودند. این اقشار طی مدت زیادی که مسأله مبارزه مشترک علیه خاندان پهلوی مطرح می شد، به ایفای نقش همراهان و هواداران بسنده می کردند. ولی پس از آنکه امام خمینی (ره) به میهن بازگشت و شاه فرار کرد، مسأله ماهیت و روح انقلابی که در حال تکوین بود، با قاطعیت هر چه بیشتری مطرح گردید.



ماهیت تجمع در جماران

واضح و روشن است که لیبرال ها نمی توانستند اجازه دهند که جمهوری اسلامی که بایستی در پی پیروزی بر رژیم سلطنتی پا به عرصه وجود بگذارد، حالت اسلامی داشته باشد. ولی رویارویی با روحانیت و نیروهای عظیم مردمی که از خط امام پیروی می کردند، اولاً خطر تحریک جنگ آشکار داخلی با تعداد غیر قابل پیشبینی تلفات هر دو اردوگاه را در بر داشت و ثانیاً، این کار حماقت محض می شد چرا که لیبرال ها که از پایگاه اجتماعی بسیار تنگی برخوردار بودند، ناگزیر بایستی این جنگ را ببازند. آنها در این شرایط راهبرد دیگری اختراع کردند. لیبرال ها در مرحله معینی گرد هم آمده و در حالی که عکس های حضرت امام را در دست داشته و شعار «خمینی رهبر ماست!» سر می دادند، به سوی خانه امام در جماران راه افتادند. آنها ماهیت این شخصیت بزرگ را درک نمی کردند، همانطور که غرب امام را درک نمی کرد. آنها خیال می نمودند که امام خمینی شبیه به ماهاتما گاندی یعنی یک روحانی سالخورده دور از گرفتاری های زندگی است که دستخوش جاه طلبی شخصی شده است... به خیال آنها، کافی بود او را «رهبر» خود اعلام کنند تا او از تکیه گاه خود جدا شده و نفوذ او خنثی گردد!

ولی همه محاسبات لیبرال ها نقش بر آب شد. هنگامی که آنها به جماران نزدیک شدند، معلوم شد که کوچه هایی که به خانه خمینی می برند، با زنجیر مسدود شده و اینکه دانشجویان انقلابی مسلح از ورودی این خانه پاسداری می کنند. امام خمینی به آسانی رمز نیت همراهان سابق ضد اسلامی را کشف کرد: آنها می خواستند امام را به «شخصیت علامت دار» و مظهر همانا بخش لیبرال جنبش ضد شاه تبدیل کرده و او را به حاشیه صحنه سیاسی رانده و از توده های مردم جدا نمایند.

می توان گفت که این یکی از آن عملیات الگوساز، یکی از آن قالب های جا افتاده رفتاری بود که در تاریخ انقلاب اسلامی و در تمام تاریخ ایران به وفور مشاهده می شوند. دو نیروی مقابل جلوی درب بسته جماران روبروی هم ایستاده بودند. از یک سو، نیروهایی قرار داشتند که با پیروی از انقلاب اسلامی، اصل روح و ماهیت باطنی ایران را تبیین می کردند و از سوی دیگر، افرادی قرار داشتند که - شاید حتی با بهترین نیت - تلاش می کردند این ماهیت باطنی را با سرنوشت پیش پا افتاده یکی از اقمار غرب مبادله کرده و ایران را به بخشی از «نظم جهانی» تبدیل کنند که لیبرال ها قادر نبودند سرشت شیطانی آن را تشخیص دهند. آنها می خواستند خط رژیم پهلوی در جهت ایجاد «جامعه مصرفی» را حفظ نمایند ولی بدون شاه. قشر ویژه تکنوکرات که نسل اندر نسل در غرب تحصیلات عالی را کسب کرده و می کنند، دسته ضربتی اساسی طبقه لیبرال ایران را تشکیل دادند. معمولاً زبان انگلیسی زبان مادری دوم این گروه است. آنها خود را «فرقه برگزیده ای» احساس می کنند و فوراً همدیگر را شناسایی می نمایند. فلسفه زندگی آنها به یک اندیشه بسیار ساده ختم می شود و آن اندیشه زندگی شیرین و راحت و بدون هیچ محدودیتی در این دنیا است. آنها به ارزش های آرمانی، دین اسلام و میهن دوستی ایرانی اعتقاد ندارند.

نمایندگان این گروه تقریباً در همه وزارتخانه ها و نهادها مشغول به کار هستند ولی حضور به ویژه متراکم آنها در وزارت نفت، این شریان حیاتی خون جمهوری اسلامی ایران مشاهده می شود. غرب سعی می کند از طریق همین تکنوکرات ها در ایران بازی سیاسی خود را بکند و از آنها به عنوان چشم و گوش خود استفاده نماید. طبق بعضی اطلاعات، هر یک از آنها با بزرگترین شرکت های نفتی غرب قرارداد محرمانه انفرادی داشته و مأمور این شرکت ها در داخل وزارت نفت، یکی از مهمترین وزارتخانه های ایران، می باشند.

تکنوکرات های لیبرال خواب و رؤیای سقوط رژیم اسلامی و بازگشت ایران به حوزه نظارت غرب را می بینند. مشکل بتوان آنها را از روی ظاهرشان از ایرانیان عادی تشخیص داد. آنها همه واژه های درست را بر زبان آورده و برای اقامه نماز به مسجد می روند و هر گام خود را با منافع دولت و مواظبت از حفظ پول دولتی مستدل می نمایند. همین کارمندان دولت که در غرب تحصیل کردند، در زمینه انعقاد قراردادهای مهم دولتی با روسیه و چین از جمله در زمینه نفت و انرژی و در حوزه های دیگر فناوری های بالا کارشکنی می کنند. آنها تلاش می کنند که ایران از فناوری های غربی فاصله نگیرد زیرا احیای سلطه غرب بر ایران را امری مطلوب و تحقق پذیر میدانند.

۲۵۰۰ سال رویارویی و پیدایش «مصباح معنی»

سابقه رویارویی بین ایران و غرب به ۲۵۰۰ سال پیش بر می گردد. منظورمان از غرب، مفهومی وسیع تر از آن است که معمولاً به کار گرفته می شود. بابل باستانی هم به لحاظ مجازی «غرب» بود. ایران در بدو تاریخ خود امپراطوری بابل را شکست داده و بنی اسرائیل، تنها حامل اندیشه توحید آن زمان را از اسارت بابل آزاد کرد.

رویارویی با یونان بت پرست نیز مرحله ای در مبارزه ایران با غرب بود. در همان زمان روشن شد که آرزوی لیبرال ها مبنی بر پیوستن ایران به نظم جهانی می تواند برای یک تمدن منحصر به فرد واقع در مرکز قاره اورآسیا چه پی آمدهایی به دنبال داشته باشد. اسکندر مقدونی ایران را به تصرف خود در آورده و آن را به بخشی از فضای فرهنگی یونانی تبدیل کرد که در آن همه ویژگی های کم نظیر تمدن های آن زمان حل شده و فرهنگ های قدسی در قالب تنگ زبان مشترک واحد گنجانده شده بودند که افلاطون و نیز ارسطو، استاد و مرشد اسکندر بدان تکلم می نمودند.

ولی ایران و غرب به دو قطب متفاوت تاریخ بشری تعلق دارند. غرب در همه ابعاد خود به عنوان تمدن زور و قدرت تبلور می یابد که امپراطوری رم که در اوج توسعه خود «جهان رومی» را به وجود آورد، تبلور آن است. ولی ایران، تمدن معنی و مفهوم است. حتی در دوران قبل از اسلام ذهنیت ایرانی مشغول بررسی مهمترین هدف فرایند جهانی بود و آن پیروزی نور بر ظلمت و رهایی نور از اسارت ظلمت است. با آمدن اسلام نیروی نیکی به وجود آمد که روح و روان ملی ایران را به آن کمال آرمانی رساند که ایران از همان ابتدا در جستجوی آن بود. ایران اسلامی سرنوشت و طبیعت کامل حقیقی خود را به دست آورد. ولی رویارویی ایران با غرب حتی برای یک لحظه متوقف نمی شد که این رویارویی از زمان شکل گیری امپراطوری روم شرقی شدت خاصی یافت. بدون تردید، بیزانس تمدن خاصی بود که با جسارت آشکاری اصل توحید را جعل کرده و آن را به ابزار عادی برای خدمت به امپراطوری یعنی به اصل زور و قدرت تبدیل نمود.

به حکم مشیت الهی، تاریخ جهان اسلام به صورت کشف ساده و روشن حقیقتی که از اول اعطا شده بود، در نیامده بلکه روند بسیار پیچیده‌ای می باشد که در جریان آن تعبیر گوناگون این حقیقت به وجود آمده و ملت های گوناگونی که اسلام آوردند، به ایفای نقش تاریخی خود پرداختند که گاهی با حقیقت اصیل آنها به عنوان ملتهای اسلامی سازگار نبود.

به عنوان مثال، عرب ها و ترک ها (عثمانی ها) در قرون وسطی و عصر جدید با وجود مسلمان بودن، به غرب وابستگی داشتند و بخشی از طرح غربی را تشکیل می دادند. آنها با همین کیفیت خود علیه ایران اقدام می نمودند که همیشه «شیء در خود» بوده و خارج از چارچوب های روند خروشان باقی می ماند که چهره کره زمین را تغییر می داد. غرب امپراطوری های استعماری را تشکیل داده و با کانون های استقلال مبارزه می کرد که هنوز در جهان اسلام باقی مانده بودند. آسیای صغیر تنها با امتناع بی پرده از اسلام موفق شد حق حاکمیت دولتی را حفظ کند. ایران تنها کشور مهمی بود که با وجود فشار عظیم از سوی امپراطوری های اسلام هراس جهانی توانست حق حاکمیت و در عین حال، ماهیت اسلامی خود را حفظ نماید.

این دستاورد بزرگ ایران در حد زیادی مرهون به استقلال معنوی و سیاسی روحانیون اهل تشیع از حکومت است. در حالی که خلافت عثمانی نمونه منفی «اسلام دولتی» را فراهم کرد که در آن نهادهای بروکراتیک مفتیات و قضات از دولت سلطان بودجه دریافت می کردند (امپراطوری روسیه ضمن تشکیل اداره های روحانیت مسلمانان از دولت عثمانی الگو گرفت)، اوضاع ایران کاملاً متفاوت بود. روحانیون اهل تشیع با استفاده از حکم پرداخت «خمس» که توسط حضرت پیغمبر (ص) مقرر شده بود، هرگز به دولت وابستگی مالی نداشته و در طول تمام تاریخ به طور کمابیش فعال مخالف دولت بوده است. روحانیون ایرانی بر همین اساس نزد مردم مظلوم و ستم دیده اعتبار اینقدر بالایی داشتند. از قرار معلوم، حتی معتبرترین عالم دینی نمی توانست نقش پیش نماز را ایفا کند چنانچه شایعاتی پخش شده باشد که او از حکومت کوچکترین هدیه ای قبول کرد.

ایالات متحده آمریکا وارث معاصر رم باستان است که همه تمدن های قدیمی وابسته به رم و قبل از همه تمدن های بت پرست را به عنوان حیطة سلطه خود به ارث برده است. جای تأسف است که مناطق مسلمان نشینی هم تحت تأثیر ایالات متحده قرار گرفتند که البته از قرون وسطی به «رم بزرگ» وابسته بودند.

ولی در مرحله‌ای که غرب یعنی ایالات متحده و اقمار آن به اوج قدرت خود رسیده بودند و تمدن زور و قدرت رونق گرفته و همه کشورهای مدعی جهان بینی جایگزین جهان بینی غرب دچار تردید های داخلی شده و به تسلیم در برابر غرب متمایل شده بودند، ایران گام پارادوکس خود را برداشت. ایران در همان لحظه به تنهایی از قیود نظم جهانی رها شده و انقلاب اسلامی

را به عمل آورد که نه تنها غرب حاکم بلکه شرق رو به زوال را تکان داد. شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»، شعار اساسی امام خمینی بود که بار نه تنها سیاسی بلکه مابعد الطبیعه داشت. امام خمینی در این شعار ایران را به سیمای قرآنی درخت زیتون تشبیه می‌کند که روغنی می‌دهد که نور الهی از بالای آن می‌تابد. این اصل از طریق پیوند با مفهوم قرآنی، رسالت جاویدان ایران به عنوان مصباح مفاهیم را مورد تأکید قرار می‌دهد.

بدون اغراق می‌توان گفت که انقلاب اسلامی، ایران را از پیوندها با ترفند های ژئوپلیتیکی آزاد کرد که مانند سابق بر همسایگان آن سنگینی می‌کنند. همین امر مانع از آن شد که ترکیه و کشورهای دیگر غرب اسلامی به عوامل حقیقی اسلامی تبدیل شوند در حالی که جمهوری اسلامی ایران این نقش را به خود اختصاص داده است که این امر باعث ناراحتی شدید پیروان تفکر عرب‌گرایانه اموی شده است که به خود نقاب دینی زده‌اند.

درباره سرمایه سیاسی و شرح حال آمریکایی

از آنجا که در شرایط جاری ایران تنها تمدن کاملاً عقیدتی (تمدن معنی و مفهوم) است، فشار غرب بر این کشور به صورت فشار همه جانبه و فراگیر در آمده است. نیروهایی در داخل ایران که می‌خواستند با وانمود کردن به پیروی از خط امام، در واقع امام خمینی را به حاشیه صحنه سیاسی برانند، جایی نرفته و مانند سابق در صحنه حضور دارند. آنها نسل دوم و سوم مخالفان داخلی را به وجود آورده‌اند که رسالت کشور خود را نمی‌فهمند یا به خاطر مسخ شدن شخصیت خود این رسالت را می‌فهمند ولی از آن تنفر دارند و آن را رد می‌نمایند. سرمایه سیاسی این نیروها مبتنی بر آن است که آنها زمانی در رویارویی با رژیم محمد رضا پهلوی شرکت می‌کردند. عجیب است ولی آنها در آن زمان از طرف همان غرب هم پشتیبانی دریافت می‌کردند که شاه بدان وابسته بود.

البته این ادعا نباید باعث تعجب شود زیرا ایالات متحده و بریتانیا همیشه مشغول اینگونه سیاست دو پهلو بوده و از مهره های دست نشانده خود به عنوان وسیله اعمال نظارت بر مناطق مختلف جهان استفاده می‌کردند ولی در عین حال تا اندازه معینی از نیروهای معترض داخلی هم پشتیبانی می‌نمودند که مخالف دست نشانده های غرب در کشورهای خود بودند. غرب می‌فهمد که رژیم هایی که بر عامل زور متکی هستند، پدیده‌ای موقت و گذرا می‌باشند و لذا برقراری ارتباط با مخالفان، اقدام مهم احتیاطی است که بخشی از فناوری های تأمین سلطه آینده غرب را تشکیل می‌دهد.

از همین رو است که بسیاری از اعضای لیبرال جنبش ضد شاه قبل از انقلاب اسلامی هم در ایالات متحده پناهنده شده بودند. آنها در این کشور کمک هزینه پژوهشی دریافت کرده و به عنوان استادان کرسی های ایران شناسی دانشگاه های معتبر استخدام می‌شدند. آنها با نمایندگان محافل حاکم بر آمریکا پیوندهای مفیدی برقرار نمودند. بسیاری از آنها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عجله نمی‌کردند به ایران آزاد شده از دیکتاتوری شاه باز گردند. روند گسترده بازگشت این دگراندیشان به میهن بعد از سال ۱۹۸۵ شروع شد که امام خمینی به خاطر مسایل سلامتی خود نمی‌توانست به اندازه گذشته بر همه روندها و گرایش های سیاسی نظارت دقیقی بکند. اواخر جنگ با صدام حسین بود که افراد زیادی به ایران باز گشتند که در آمریکا چند سال از عمر خود را به صورت سودمند برای خود و ظاهراً برای محافل سیاسی آمریکا، گذرانده بودند.

این افراد در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی وارد محافل اداری کشور شدند. ریشه دار شدن آنها در محیط اداری دولت ایران تا حد معینی باعث شد که بعد از انقلاب بعضی کادرهای قدیمی دستگاه اداری شاه به طور کامل ریشه کن نشوند. این امر به خصوص در مورد وزارت امور خارجه صحت دارد که حضرت امام خمینی در «وصیت نامه الهی سیاسی» خود از نقش دو پهلوی آن هشدار داده بود (به عنوان مثال، گروهی از دوستان ایران در ایتالیا که خواستند مواد مهم درباره توطئه های ناتو را به سفارت ایران در رم منتقل کنند، کشف نمودند که سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران بیش از ۲۰ سال در مقام خود کار کرده بود یعنی دیپلمات کادر زمان شاه بود!).

لیبرال هایی که بیوگرافی سیاسی آن ها شامل صفحات آمریکایی هم است، از اوایل سالهای ۱۹۹۰ تا کنون نسل دوم و سوم جانشینان خود را بزرگ نموده اند. این علت واقعی کندی عمل در زمینه اتخاذ تصمیمات مهم یا تأخیر با اجرای این تصمیمات است که ایران را در مبارزه آن بر سر استقلال کامل از فشار خارجی در حالت آسیب پذیری قرار می دهد که این وضع برای ناظران خارجی قابل درک نیست. بدیهی است که تحریم های ضد ایرانی غرب، سیستمی غیر قابل اطمینان با سوراخ سنبه های فراوانی است که می توان همه آنها را کشف کرده و مورد استفاده قرار داد. اگر در ایران کسانی وجود نداشتند که بر طبق اعتقادات پنهانی آنها باید این کشور را به صفوف «نظم جهانی» باز گرداند، این تحریم ها کارگر نشده یا بر اقتصاد ایران اثر اینقدر منفی نمی گذاشت.

«گفتگوی تمدن ها» به عنوان انگیزه برای «سبزها»

با رسیدن حجت الاسلام خاتمی به مقام ریاست جمهوری ایران، لیبرال ها فرصتی به دست آوردند که سعی کنند در سیاست جمهوری اسلامی ایران نفوذ جدی بکنند. در همان مرحله نظریه «گفتگوی تمدن ها» طراحی و مطرح شد که در واقعی فرمول وارونه شده هانتینگتون مبنی بر «برخورد تمدن ها» بود. همین ثانوی بودن این شعار نخبگان سیاسی ایران را در حالتی شکست پذیر نسبت به غرب قرار داد زیرا بدین وسیله اصل منحصر به فرد امام خمینی «نه شرقی، نه غربی» جای خود را به قالب ذهنی دیگری داد که به صورت اصل عقیدتی وارونه شده دشمن در آمد.

ولی نظریه خاتمی درباره «گفتگوی تمدن ها» یک عیب مهمتر دیگری داشت زیرا این در واقعی تقلیدی از نظریه قدیمی شوروی «همزیستی مسالمت آمیز» و همگرایی نظام های متفاوت اجتماعی بود. لازم به یادآوری این واقعیت نیست که سیاست همزیستی مسالمت آمیز بود که اتحاد شوروی و تمام اردوگاه سوسیالیستی را به شکست و تسلیم افتضاح آمیز اواخر سال های ۱۹۸۰ کشاند که امام خمینی آن تحولات را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در پیام ویژه برای گورباچف به صورت هشدار تشریح نموده بود. نظریه همزیستی مسالمت آمیز، از اختراعات دفتر سیاسی ناوارد اتحاد شوروی سال های ۱۹۷۰ بود که اتحاد شوروی در آن زمان هنوز همه برگ های برنده را در دست خود داشت.

نظریه «گفتگوی تمدن ها» نیز زمانی مطرح شد که جمهوری اسلامی ایران به کسب سریع امتیازها در سیاست بین المللی پرداخته و رشد اقتصادی نیرومند به تدریج این کشور را به رهبر منطقه ای تبدیل می نمود. در آن زمان ایالات متحده از طرف خود «جنگ صلیبی» علیه خاور میانه را شروع کرد و برای داشتن بهانه برای این اقدام حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را ترتیب داد. بنا بر این، می توان گفت که شعار خاتمی ایران را در شرایط تعرض گسترده غرب که در عمل به اجرای نظریه «نزاع تمدن های» هانتینگتون پرداخته بود، خلع سلاح می کرد.

اصل «گفتگوی تمدن‌ها» در داخل ایران امیدهای تکنوکرات‌های لیبرال به بازگرداندن ایران به دامن غرب را احیا نمود. عصر خاتمی به مخالفان اجازه داد یک نوع «جنبش» را ترتیب دهند که نظام قانونی جمهوری اسلامی ایران را به چالش کشاند. منظوم به اصطلاح «جنبش سبز» پیروان موسوی است که سعی می‌کرد به نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ اعتراض کند. لیبرال‌ها بار دوم - مانند راهپیمایی آنها به جماران با عکس‌های امام خمینی در دست - سعی کردند از اسلام برای پوشاندن چهره واقعی خود استفاده کنند. فقط همین امر که اکثریت مطلق مردم ایران از گزینه سالم «ایران جاویدان» برخوردارند و به ارزش‌های واقعی اسلامی پایبند هستند، در آن زمان به غرب اجازه نداد از بی‌ثباتی نسبی استفاده کند که طرفداران موسوی برای ایجاد آن جد و جهد می‌نمودند.

ضعف انسانی «ستون پنجم»

این افراد به لحاظ عینی خائن نیستند. ویژگی بافت ژنتیک و منحصر به فرد بودن ذهنیت ایرانیان مانع از آن می‌شود که در میان آنها خائنان آگاه وجود داشته باشند. این افراد را به ظاهر نمی‌توان از ایرانیان عادی تشخیص داد: آنها حرف‌های درستی بر زبان می‌آورند، به مسجد می‌روند و هر گام خود را با منافع دولت و تلاش برای صرفه‌جویی پول دولت مستدل می‌نمایند. ولی این افراد تفکر سطحی دارند و به همین علت نمی‌توانند به خدمتگزاران تمدن معنی و مفهوم تبدیل شوند که به لحاظ تاریخی در «ایران جاویدان» تبلور یافته است. آنها با مفاهیم و اصلاحات مربوط به «حیات این دنیا» مانند پیشرفت، بهروزی فردی و چیزهای دیگری تفکر می‌کنند که در مقایسه با حقایق اساسی مابعد الطبیعه چیزی جز یک بازیچه کودکانه نیست. ولی گمراهی فکری این افراد خطرناک است زیرا آنها در مقام‌هایی فعالیت می‌کنند که در اتخاذ و اجرای تصمیمات نفوذ دارند. به عنوان یکی از نمونه‌های کارشکنی از سوی این افراد می‌توان به جنجال پیرامون هواپیماهای مسافربری روسی تو-۱۵۴ اشاره کرد که به دست آنها ترتیب داده شد. چند سال پیش دو هواپیما از این نوع که بر اساس مجوز فنی در ایران مورد استفاده قرار می‌گرفتند، یکی بعد از دیگری سقوط کردند. لابی تکنوکرات غرب گرا بدون اینکه منتظر نتایج تحقیقات در شرایط حوادث مذکور شوند، در مطبوعات کشور کارزار تبلیغاتی سیاه کردن چهره هواپیماهای روسی را راه انداختند. روند بی‌اعتبار کردن هر چیزی که با توان فنی روسیه ارتباط دارد، شروع شد. تکنوکرات‌های لیبرال به چهره فناوری‌های روسی ضربه دندان شکنی وارد کرده و به امتناع از همه وسایل ساخت روسیه دعوت نمودند ولو اینکه آمار ابتدایی نشان می‌دهد که بویینگ‌ها و ارباس‌ها بیشتر از هواپیماهای روسی سقوط می‌کنند. این گروه با اجرای دستور العمل‌های غرب سعی نمودند بر سر راه همکاری فنی بین ایران و روسیه موانع ایجاد کنند. لابی نیرومند لیبرال طی مدت بسیار کوتاهی همه مطبوعات لیبرال، استادان دانشگاه، کارشناسان نامدار و حتی بعضی اعضای مجلس ایران را بر این مبنای ضد روسی متحد کردند. چند سال بعد، از گزارش‌های محرمانه دیپلمات‌های غربی که «ویکی لیکس» منتشر کرد، معلوم گردید که غرب به این کارزار ضد روسی بیش از ۱۰ میلیون دلار اختصاص داده بود. عده زیادی سوء ظن می‌کنند که افراد وابسته به شرکت‌های هواپیما سازی اروپایی و آمریکایی پشتیبان این سفارش جنجال ضد روسی با هواپیماهای «توپولف» بودند.

همین لابی تکنوکراتیک جیره خوار غرب سعی می‌کند در هر فرصت مناسب ثابت کند که همکاری جدی با روسیه دور از منافع و مصالح ایران است. آنها در زمان اخیر به نیروگاه «ستم دیده» بوشهر به عنوان نمونه اشاره می‌کنند. و این در حالی است که تا کنون در عرف جهانی اتفاق نیفتاده است که یک شرکت ساخت نیروگاه اتمی را بر اساس فناوری‌های خود شروع کرده باشد و سپس شرکت دیگری با فلسفه اصولاً متفاوت فناوری‌ها اجرای این طرح را تمام کرده باشد.

در سال ۱۹۹۵ که قرارداد درباره تکمیل ساخت نیروگاه بوشهر به امضا رسید، صنایع اتمی روسیه در پی فروپاشی اتحاد شوروی در آستانه نابودی کامل قرار داشت. صدها کارخانه این شاخه صنعتی در نبودن سفارش ها تعطیل می شدند و متخصصین کم نظیر صنایع اتمی مجبور می شدند به بخش خصوصی منتقل گردند. روسیه در آن زمان به هر قراردادی نیاز داشت تا متخصصین و حداقل بخشی از صنایع خود را زنده نگه دارد. این بود که روسیه تصمیم بی سابقه‌ای اتخاذ کرده و درخواست طرف ایرانی را قبول کرد. ۱۴ سال وقت صرف این سازه بلند مدت شد، روسیه از اجرای این طرح تقریباً سودی دریافت نکرد بلکه بر عکس، از پول خود ده ها میلیون دلار خرج نمود تا آبروی خود را حفظ کرده و این طرح را به پایان ببرد. روسیه در واقع سرمایه گذار دوم در ساخت نیروگاه اتمی بوشهر شد. در روسیه این گونه نیروگاه ها به طور متوسط ظرف ۳-۴ سال ساخته می شوند که تا کنون ده ها نیروگاه از این قبیل ساخته شده‌اند.

در حقیقت امر برای نیروگاه اتمی بوشهر چه اتفاقی افتاده است؟ عده زیادی از ناظران سه علت ذکر می کنند. علت اول، عدم صلاحیت کامل مسئولین ایرانی است که بر ادامه ساخت نیروگاه بر اساس تجهیزات نصب شده توسط شرکت «زیمنس» پافشاری نمودند. کمتر کسی به خاطر دارد که روسیه از همان ابتدا پیشنهاد کرده بود نیروگاه اتمی بوشهر را ظرف مدت ۴ سال از صفر بسازد که در این صورت بهای تمام شده این طرح فقط به میزان ۲۰٪ افزایش می یافت (قرار بود این پول برای برجیدن تجهیزات قدیمی زیمنس و آماده کردن محل ساخت نیروگاه جدید خرج گردد). علت دوم، احساسات بیمارگونه مسئولینی است که خیال می کردند که در شرایطی که در زمان شاه ۱,۵ میلیارد دلار صرف خرید تجهیزات و ساخت نیروگاه بوشهر شده بود، باید از تجهیزات ساخت شرکت زیمنس که بیش از ده سال در محل ساختمان افتاده و زنگ زده بود، استفاده کرد. و اما علت سوم که از همه مهمتر است، وجود همان قشر تکنوکرات غرب گرای وزارت انرژی است که خوب می دانستند که متخصصین روس با مسایل مهندسی و تکنولوژیکی فوق العاده پیچیده‌ای روبرو خواهند شد و امیدوار بودند که روس ها در نهایت امر از ادامه ساخت این پروژه دست بکشند. لذا می توان گفت که نیروگاه اتمی بوشهر، بارز ترین نمونه فعالیت مؤثر «ستون پنجم» در ایران شده است.

کسی که روبان به دست می بندد، مأمور نفوذی غرب است

اکنون در رویارویی بین ایران و غرب لحظه حقیقت فرا می رسد. این آخرین فرصت برای دشمنان جمهوری اسلامی است که قایق سیاسی کشور را تکان داده و در ایران بحران سیاسی تحریک نمایند. دشمنان ایران فرصت کمی دارند چرا که ایالات متحده به اجرای برنامه کاهش توسعه طلبی مسلحانه خود در خاور میانه می پردازد. واشنگتن در آینده مجبور خواهد شد تحت تأثیر وضعیت دشوار مالی و داخلی خود به عوض کردن جهت گیری های فعالیت تن دهد. در داخل دولت ایالات متحده مبارزه پنهانی شدیدی بین تیم های مختلف جریان دارد: تیم اسرائیل گرای مرتبط با هیلاری کلینتون جای خود را به کسانی می دهد که از لابی اسرائیلی فاصله گرفته و رویارویی مسلحانه با ایران را نمی خواهند. اگر این روند در نهایت امر به طور کامل عملی شود، کاخ سفید به بازنگری در راهبرد خاور میانه‌ای خود دست خواهد زد.

ولی لابی اسرائیلی هنوز قوی است و حاضر است به اقدامات فوق العاده تن دهد تا میدان نبرد را به حریفان خود تسلیم نکند. لذا انتظار می رود که از تمام طیف روش ها و فناوری های «انقلاب های رنگین» در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران استفاده شود. روبان ها، شال ها و بازوبند های سبز، شعارهای به ظاهر بی آزار ولی مخصوص تحریک جوانان ناپخته، آرم های

جدید و پخش شایعات به وسیله مأموران پنهانی غرب از جمله فناوری هایی هستند که سرویس های غربی در کاربرد آنها استاد بوده و در صدد هستند از آنها در همین شرایط علیه جمهوری اسلامی استفاده نمایند.

مردم ایران باید بدانند که هر موقعی که یک بازوبند یا روبان جدید آویزان شده به آنتن ماشین هموطن خود را ببینند، نه با یک فرد میهن دوست که نقطه نظر خود را درباره راه های توسعه کشور ابراز می کند بلکه با دشمنی سر و کار دارند که از سرویس های غربی بابت کارشکنی علیه دولت ایران پول دریافت می کند. بنا بر این، از نظر هر فرد ایرانی کاربرد هر گونه فناوری تجهیز و یکپارچه کردن اعتراضات لیبرال باید به کار افشاگرانه دشمن علیه خود تبدیل شود. به عبارت دیگر، خود دشمن خویشتن را علامت گذاری می کند تا میهن دوستان راحت تر بتوانند توطئه های او را خنثی نمایند.

امروزه مؤثرترین سلاح هایی که دشمنان دارند اعم از فناوری های بالا تا شیوه های زمینی کردن جوانان از طریق اینترنت و بازوبند های سبز پیروان موسوی، با هدف وارد کردن ضربه به ایران به کار گرفته شده است. استفاده ماهرانه از تویتر، فیس بوک، شبکه های اجتماعی، ارتباطات سیار، تلویزیون اینترنتی و فناوری های «سیاه» سیاسی به روش های عادی جنگ اطلاعاتی تبدیل شده است که این جنگ نمی تواند بدون مشارکت فعال ستون پنجم صورت بگیرد. تلفیق جنگ سایبرنتیک با فناوری های اینترنتی هم می تواند به کار گرفته شود تا ظاهر حضور لیبرال ها در خیابان ها ایجاد گردد.

قشر حاکم بر جمهوری اسلامی ایران باید در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بیش از هر وقت دیگر متحد و یکپارچه شود و نباید فراموش کند که رسالت والای آنها تعلق نگرفتن به شرق یا غرب بلکه ایفای نقش چراغی است که در ظلمت جهانی امروزی برای تمام بشریت بدرخشد.



